

اولیه جنبش دانشجویی برای بازگشایی سالن مرکزی، با پیشبرد مذاکره مخفیانه با پلیس فرانسه و جمع آوری امضا از جریانهای نظیر راه کارگر، با این ادعا که این فعالیتها را "گامی در جهت بازگشایی سیتة ارزیابی نمیکنیم" آگایان برای خنثی کردن دانشجویان و به تعطیل کشاندن "سیتة" تلاش می کرد.

اینکه که "تحول ایدئولوژیک" و "دیپلماسی انقلابی" که در حقیقت برای انحراف افکار از ورشکستگی سیاسی و تحقق شعار "ایران - رجوی، رجوی - ایران" علم می شود، آن پوششی محسوب می شود که به آنها این امکان را می دهد تا با معامله و مجامله سیاسی با امپریالیسم جهانی و مترجمین سراسر جهان، "خط وابستگی" را با آهنگی سریع و بی پرده در برابر مطبوعات، رسانه های گروهی، در سالنهای پر زرق و برق خدایان زر و زیور، در نشریه "مجاد" و ... تبلیغ کنند. این بار این سلاطین سرمایه ای مالی و مترجمین جهانی هستند که می بایستی مستقیماً متضمن هدایت و رهبری قطار "جمهوری دموکراتیک اسلامی" آقای رجوی از پاریس به مقصد تهران برای "پایان بخشیدن به نراژدی مردم ایران"، و نجات منطقه از "انفجار" قریب الوقوع (بخوان انقلاب) و فاین آمدن بر بحران انقلابی شوند. پس در آن صورت آقای رجوی را در اجرای سیاست امپریالیسم جهانی چه چاره ای جز این است که برای جلب اعتماد و نشان دادن خلوص نیت و سلب هرگونه اطمینانی از سلطنت طلبان و حتی خمینی در پاسخ به وزارت امور خارجه ای آمریکا با انکار اندک افتخار مبارزاتی سازمان مجاهدین در رژیم شاه اعلام کند که: "ما را مارکسیست توصیف

می کنند که درست نیست، ما واقعا دموکرات هستیم. سرمایه داری و بازار آزاد را می پذیریم و از مالکیت خصوصی و سرمایه گذاری خصوصی حمایت می کنیم." پس در آن صورت آقای رجوی را برای نشستن به جای خمینی چه چاره ای جز این است که با رنگ آمیزی چهره ای جنایتکارانی نظیر شاه اردن برای تبلیغ "ضرورت دوستی و اخوت سمدی مسلمانان" (به رهبری ملك حسین - رجوی) وظیفه ی تطهیر این مرتجع منطقه را ایفا کند؟ آقای رجوی که با پرداخت عزمینهای سنگت آگهی های تبلیغاتی - تجاری، مطبوعات و رسانه های گروهی امپریالیستی را در اختیار می گیرد چه نیازی به جنبش دانشجویی و کانون مبارزاتی دارد؟ حال تصورش را بکنید اگر "مجاد" (طرفدار رجوی) در "سیتة یونیورسیتة" می ماند و در تداوم این خط و مشی چه پاسخی از دانشجویان ایرانی دریافت می کرد؟ (شاید دانشجویان ایرانی جزو مردم ایران نیستند؟! ) و چه جوابی به آنان و چه جوابی به بخش دیگر مجاهد "در سیتة" تحویل می داد. جز آنکه در پوشش همین لفافه و با عبارات کاذب "جبهه نامتحد ارتجاع" به میدان می آمد؟ جز آنکه با لولوی اختراعی "درد اصلی" و "وظیفه اصلی" مبارزه ی شما فقط با "مجاہدین" است نه با "خمینی" برای ابد سرگرم اجرای این کمدی تراژیک می شد.

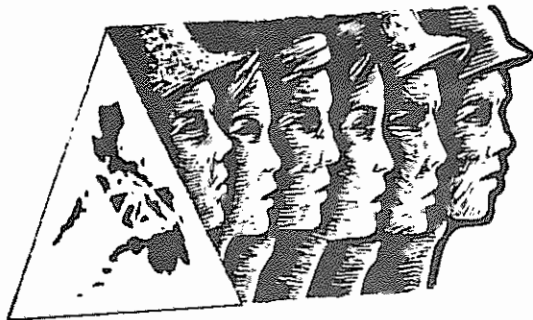
ولی آیا چه چیز غیر عادی در این انتقاد وجود دارد که این چنین آقای رجوی را به وحشت انداخته است؟ آیا مبارزه ی ایدئولوژیک با انحرافات یک جریان سیاسی و افشای سیاسی سیاسی آن جریانی که در لحظه ی فعلی بی پرده بیرق "همه با هم برای سرمایه داران" را بالا کشیده است و به نام خلق علیه خلق و به نام انقلاب علیه انقلاب و برای مقابله با خواسته های دموکراتیک توده های مردم ایران قلم و قدم می زند، غیر عادلانه است؟ اگر

نیست؟ پس در آن صورت باید گفت که آقای رجوی! این شیوه ی شما دیگر کهنه شده است، شما فقط ابلهان و آنانی را که در تاریخ انجماد فکری و حصارهای دیوار گرفتارند، می توانید به این دام بیاندازید. مخالفت شما با خمینی حاوی هیچ اعتبار و رسالت انقلابی نیست.

بنابراین طرفداران شما چه در مراکز دانشجویی باشند یا نباشند و به سر کجا که پناه ببرند، دانشجویان انقلابی با درس آموزی از تجارب تلخ شرایط قبل از قیام ۵۷ این مسایل را صاف و پوست کنده پیش روی شما قرار می دهند:

کسی که در لحظه ی کنونی نمی خواهد به کلیت رژیم جمهوری اسلامی حمله کند، کسی که نمی خواهد به توده های مردم ایران بیاموزد که در لحظه ی به خاستن، ماشین دولتی کهنه را نابود کنند و به جای آن ارگانهای اقتدار توده ای خود را اعم از شوراعا و ... جایگزین سازند، کسی که نمی خواهد به توده های مردم ایران این حقیقت را بازگو کند که بدون سرنگونی عمیق رژیم ارتجاعی نه می توان به جنگ غارتگرانه خاتمه داد و نه به صلحی دموکراتیک دست یافت، کسی که راه مدارکه و نزدیکی با امپریالیسم جهانی و مترجمین سراسر جهان را پیش می گیرد و به مجری سیاستهای آنها مبدل می گردد تا این مساله حل شود که آقای خمینی برود و آقای رجوی بماند و جنبش دانشجویی را به تبعیت از آن دعوت می کند، آن کس بیپوده بر خود نام طرفدار انقلاب گذاشته است.

دانشجویان انقلابی با پشتکاری بیشتر و با قاطعیت خلل ناپذیر، سلاح انتقاد خود را علیه کلیدی عوامفریبان و مدافعین "سیستم سرمایه داری وابسته به امپریالیسم" در ایران به کار می اندازند تا در آستانه ی انقلاب فردا، کلیدی دانشجویان



## جنبش انقلابی فیلیپین

طی چند ماه گذشته، با اوچگیری مبارزات توده‌های زحمتکش فیلیپین علیه دیکتاتوری مارکوس، زمینه‌های سقوط این دولت ارتجاعی بیش از پیش آماده می‌شوند. مطبوعات غرب، وحشت‌زده از طغیان انقلابی در فیلیپین، وقایع این کشور را با وقایع سال ۵۷ و قیام سراسری خلق‌های ایران مقایسه می‌کنند، و امپریالیسم آمریکا تمام توان خود را به کار گرفته است تا موقعیت نظامی و منافع اقتصادی خود در فیلیپین را حفظ کند. از آنجا که وقایع اخیر در فیلیپین و تجربه‌ی چند ساله مبارزات حزب کمونیست و بازوی مسلح آن، ارتش ملی خلق، درسهای با ارزشی برای نیروهای انقلابی جهان در بردارد، در مقاله زیر کوشیده‌ایم، با بررسی اوضاع اقتصادی - اجتماعی فیلیپین و سیاست‌های ارتش نوین خلق و جبهه‌ی دموکراتیک، خوانندگان جهان را با مبارزات خلق‌های فیلیپین آشنا کنیم.

موقعیت جغرافیایی و تاریخ  
سلطه آمریکا

فیلیپین مجمع‌الجزایری است در جنوب شرقی آسیا بین اقیانوس آرام و دریای چین با مساحتی بیش از ۳۰۰ هزار کیلومتر مربع که شامل ۷۱۰۰ جزیره‌ی کوچک و بزرگ است. جمعیت این کشور بالغ بر ۵۰ میلیون نفر است و فیلیپین، به علت نزدیکی به خط

استوا، آب و هوای بسیار گرم و متغیری دارد. بیش از یک سوم خاک این کشور را جنگل پوشانده است و منابع طبیعی بی‌شماری چون طلا، نفت، مس، نیکل، نغال، کروم و فلزات گرانبه‌ای دیگر به غنای طبیعی آن افزوده است. مهم‌ترین محصولات کشاورزی این کشور برنج، نارگیل، آناناس، موز و شکر است، که بخش عمده‌ای از صادرات فیلیپین را تشکیل می‌دهد.

فیلیپین از قرن شانزدهم میلادی مستعمره‌ی اسپانیا و از اواخر قرن نوزدهم مستعمره‌ی آمریکا بود. پس از جنگ جهانی دوم، در سال ۱۹۴۶، امپریالیسم آمریکا جمهوری دست‌نشانده‌ای را توسط یکی از عوامل سرسپرده‌ی خود، بنام روکزاس، بر سر کار آورد. روکزاس، در دوران ریاست جمهوری خود، با لغو آزادیهای سیاسی، غیرقانونی اعلام کردن حزب کمونیست و با عقد پیمانهای اقتصادی - سیاسی به نفع امپریالیسم، نقش مهمی در تثبیت موقعیت آمریکا در منطقه ایفا کرد. پس از مرگ روکزاس، معاونش کیرینو برسر کار آمد. در این دوره، در ادامه‌ی مبارزات ارتش توده‌ای ضدژاپنی (که در دوره‌ی جنگ دوم جهانی فعالیت می‌کرد)، ارتش آزادیبخش توده‌ای ضربات سهمگینی بر نیروهای دولتی وارد کرد، تا جایی که باعث نگرانی هیات حاکمه شد. در سال ۱۹۵۳، در پی انتخابات رئیس جمهوری، مک‌سیسی به قدرت رسید و، طی چهار

سال ریاست جمهوری، به‌گشتار کمونیستها و انقلابیون، از بین بردن آزادیهای فردی و اجتماعی پرداخت. پس از او، به ترتیب تارسیا، ماکاپالال، و بالاخره در سال ۱۹۶۶ مارکوس (رئیس جمهوری فعلی فیلیپین) بر روی کار آمدند. در طی ۱۹ سال گذشته، دولت مارکوس عدفی جز فراهم آوردن مساعدترین شرایط برای استثمار کارگران و زحمتکشان فیلیپین دنبال نکرده است، در سیاست خارجی نیز، این عامل سرسپرده‌ی امپریالیسم در جنگ ویتنام به نفع آمریکا وارد نبرد شد و ارتش فیلیپین را در اختیار نیروهای مسلح آمریکایی قرار داد.

وضعیت سیاسی - اقتصادی  
در دو دهه اخیر

بزرگ‌ترین مشکل مارکوس، پس از کسب مقام ریاست جمهوری، بحران اقتصادی فیلیپین بود. کاهش میزان تولیدات کشاورزی بر وخامت اوضاع اقتصادی افزود و نارضایتی توده‌های زحمتکش را دو چندان کرد، تا جایی که مارکوس در سال ۱۹۷۲ مجبور به اعلام حکومت نظامی شد. پس از اعلام حکومت نظامی، دولت در پوشش عبارات زیبایی چون "ایجاد جامعه‌ای نوین" و "به بهانه‌ی رسیدگی به وضع دهقانان، تثبیت روابط وابستگی اقتصادی را در دستور کار قرار داد. دولت مارکوس، طی این دوره، موفق شد از طریق تثبیت

سطح دستمزد و سرکوب اعتصابات کارگری، حقوق کارگران فیلیپین به نازلترین سطح در آسیا تنزل دهد. تعداد کارگران صنعتی شاغل در فیلیپین در سال ۱۹۷۸، ۴ میلیون نفر تخمین زده شده است. از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۸، حداقل حقوق این دسته از کارگران ۸ پزو در روز تعیین شده بود. در حال حاضر، درآمد کارگران فیلیپین تنها نصف درآمد حداقل پیشنهادی از سوی دولت این کشور است.

کارگران کشاورزی، دهقانان میانه و فقیر و خانواده‌هایشان بیش از ۳۴ میلیون نفر از جمعیت فیلیپین را تشکیل می‌دهد. طبق آمار سال ۱۹۷۸ بیش از ۵۰ درصد این کارگران حتی حقوق حداقل ۷ پزو\* (حداقل پیشنهادی دولت برای کارگران کشاورزی) در روز را دریافت نمی‌کردند. ۸۰ درصد کارگران کشاورزی از هیچگونه بیمه اجتماعی یا حق بیکاری برخوردار نبودند. "اصلاحات ارضی" حکومت مارکوس نیز جز تشدید استثمار دهقانان نتیجه‌ی دیگری به بار نیاورده است. اکثریت دهقانان این کشور مشمول این "اصلاحات" نشده و اصل زمین‌ی دریافت نداشتند.

بیش از ۶ میلیون نفر از جمعیت فیلیپین را حاشیه نشینان شهرهای بزرگ تشکیل می‌دهند که در منتهای فقر و فلاکت زندگی می‌کنند. در چنین شرایطی کمیانیهای چند ملیتی، زمین داران بزرگ، صاحب منصبان دولتی، مارکوس و اطرافیانش، سرمایه‌های سنگینی به دست آورده‌اند. درآمد سالانه کمیانیهای نفتی، همچون موبیل و شل، کمیانیهای مواد غذایی، همچون دل مونه آمریکا، و بسیاری کمپانیهای دیگر در فیلیپین رو به افزایش است. طبق آمار بانک مرکزی فیلیپین، سرمایه‌گذاریهای مستقیم خارجی، که بین سالهای ۷۲ - ۱۹۷۰

\* هر ۱۷ پزو معادل یک دلار است.

به بیش از ۱۶۰۳ میلیون دلار رسیده بود، بین سالهای ۷۵ - ۱۹۷۳ به ۳۶۲۰۱ میلیون دلار افزایش یافت.

حتی منابع دولتی نیز تفاوت فاحش بین درآمد اکثریت جمعیت با سرمایه‌داران و کارگزاران دولتی را می‌پذیرند. طبق آمار سازمان توسعه‌ی کشاورزی فیلیپین در دسامبر ۱۹۷۴، ۲۰ درصد از جمعیت از ۵۴٪ از کل ثروت ملی برخوردار است، در حالیکه ۲۰ درصد جمعیت، که فقیرترین بخش جامعه را تشکیل می‌دهد، تنها به ۴٪ از ثروت ملی دسترسی دارد. مانند اکثر کشورهای وابسته، تفاوت بین شهر و روستا روز به روز روبه افزایش است. طبق آمار دولتی سازمان توسعه‌ی کشاورزی در سال ۷۴، تنها ۶ درصد از دهقانان برق دارند و تنها ۳۰ درصد از کشاورزان از تسهیلات آب آشامیدنی برخوردارند.

### تاریخچه حزب کمونیست فیلیپین و اشغال سال ۱۹۶۸

طی چند دهه‌ی اخیر حزب کمونیست فیلیپین مهم‌ترین نیروی متشکل سازمان یافته‌ی اپوزیسیون بوده است. این حزب در ۷ نوامبر ۱۹۳۰ تاسیس شد، اما تنها چند ماه بعد توسط دولت دست نشانده‌ی کوزون، غیرقانونی اعلام شد و، در پایان اولین سال فعالیت علنی خود، مورد سرکوب قرار گرفت. تعداد زیادی از اعضا و کادرهای حزبی در سال ۱۹۳۱ دستگیر شدند. حزب کمونیست فیلیپین، که در اولین سالهای فعالیت خود با حزب کمونیست آمریکا روابط نزدیکی داشت، به تشویق این حزب، در سال ۱۹۳۸ با حزب سوسیالیست فیلیپین دست به وحدت حزبی زد. در آغاز جنگ جهانی دوم، حزب کمونیست به رهبری اوانجلیستا، کوشید تا، با کمک اتحادیه‌های کارگری، حرکت سراسری

ضدفاشیستی را سازماندهی کند. عده‌ای از اعضا و رهبری حزب دستگیر شدند و عده‌ای به مناطق روستایی فرار کردند. در دوره‌ی اشغال فیلیپین توسط ژاپن، حزب کمونیست و ارتش توده‌ای ضد ژاپن، که بازوی مسلح حزب بود، رشد کردند و موفقیت‌هایی نیز به دست آوردند؛ اما دیری نپایید که لاوا، از رهبران حزب، با تز "عقب نشینی دفاعی"، عملاً مشوق بی‌عملی در برابر دشمن شد. پس از شکست ژاپن و بازگشت امپریالیسم آمریکا، حزب با ارزیابی غلط از شرایط موجود، به نغی مطلق مبارزه‌ی مسلحانه پرداخت و بار دیگر کوشید تا در شهرها اتحادیه‌های قانونی کارگران را پایه گذاری کند. رهبری حزب، همچنین، دستور داد که تیمهای مسلح حزبی اسلحه‌های خود را به نیروهای دولتی تحویل بدهند. بعدها رهبری حزب ادعا کرد که این دستور تنها به منظور "فریب دادن" ماموران دولتی داده شده بود. در اکتبر ۱۹۵۰، یکبار دیگر، دفتر سیاسی حزب در مانیل ضربه خورد و پلیس، با دستیابی به مدارک و اسناد حزبی، موفق شد تعداد زیادی از اعضا و عواداران آن را دستگیر کند.

ضربات و شکستهای مکرر نظامی باعث تقویت سیاستهای "ملحج‌جویانه" و "قانون‌گرایی" در حزب شد. در سال ۱۹۵۵، حزب کمونیست فیلیپین، به رهبری لاوا، فعالیت علنی و شرکت در پارلمان را مهم‌ترین هدف حزبی اعلام کرد. بنا به تحلیل‌های بعدی حزب کمونیست فیلیپین (که در سال ۱۹۶۸ بازسازی شد)، رشد نظرات رویزیونیستی خروشچف در حزب کمونیست شوروی باعث تقویت بیشتر خط راست به رهبری لاوا شد. رهبران حزب کمونیست، با اتکا به تز رویزیونیستی "راه رشد غیرسرمایه‌داری"، بهترین توجیه را برای سیاستهای شکست پذیرانه‌ی خود پیدا کردند. آنان، در راستای

## نگرشی بر ...

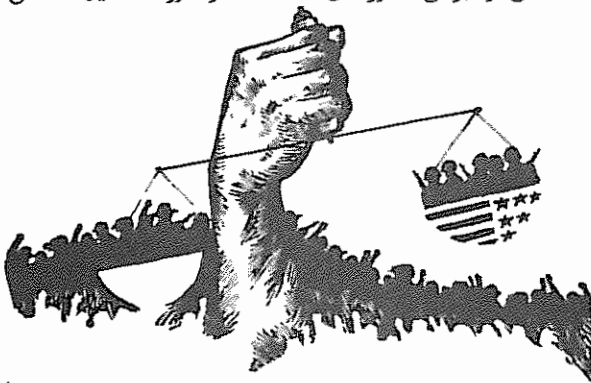
برخی کشورهای دیگر است (و جنبش‌های رعنايي بخش می‌پردازد. در این تحلیله‌ها به مواضع گذشته حزب در قبال اتحاد جماهیر شوروی و سوسیال امپریالیست خواندن این کشور اشاره‌ای نمی‌شود و اختلافات احزاب کمونیست چین و شوروی در دهه‌ی شصت "تضاد درونی اردوگاه سوسیالیستی" ارزیابی می‌شود.



حزب کمونیست، در نشریه‌ی آنک بایان، - آوریل ۱۹۸۵، "از دوستی کنونی اتحاد جماهیر شوروی و چین" یاد می‌کند و امیدوار است در آسیای جنوب شرقی "مذاکره بین چین و ویتنام در مورد مساله‌ی کامبوج" به حل تضاد بین دو کشور بیانجامد.

در مورد مسایل مشخص فیلیپین،

خصوصاً در تازه‌ترین موضع‌گیری‌های خود در زمینه‌ی مسایل بین‌المللی (در نشریه‌ی آنک بایان، ارگان مرکزی حزب کمونیست فیلیپین - آوریل ۱۹۸۵)، ح. ک. ف.، با تاکید بر نقش جهانی امپریالیسم آمریکا و افشای سیاست‌های آن در السالوادور، خاورمیانه، آفریقای جنوبی، افغانستان و برخی کشورهای



حزب کمونیست، این کشور را جامعه‌ای نیمه فئودال - نیمه مستعمره ارزیابی می‌کند که تضاد اصلی آن تضاد بین خلق و امپریالیسم است. از نظر حزب، انقلاب فیلیپین انقلاب دموکراتیک

دیگر، به دفاع از اردوگاه سوسیالیستی (که، به تعریف کنونی حزب کمونیست فیلیپین، شامل اتحاد جماهیر شوروی، کشورهای پیمان ورشو، چین، ویتنام، کامبوج، لائوس، کره شمالی، کوبا و

پیاده کردن این تز در فیلیپین، به تعریف و تمجید از مارکوس پرداختند و او را نماینده‌ی بورژوازی ملی معرفی کردند. حزب عقیده داشت که مارکوس، با پشتیبانی حزب کمونیست و دولت‌های سوسیالیستی، به حکومت فیلیپین "جهت‌گیری سوسیالیستی" بدهد. حزب، با چنین تحلیل‌هایی، کوشید تا فعالیتهای به‌غایت ضدانقلابی خود، چون مشارکت در سرکوب نیروهای انقلابی، را توجیه کند.

مخالفت کادرهای جوان حزبی با سیاست‌های راست رهبری باعث شد که این کادرها، در ۲۶ دسامبر ۱۹۶۸، حزب کمونیست فیلیپین (CPP) را، با سازماندهی نوین و سیاست‌های جدید، تشکیل دهند. این حزب، که بعدها پایه‌گذار ارتش نوین خلق (NPA) و جبهه‌ی دموکراتیک ملی شد، در حال حاضر مهم‌ترین نیروی سیاسی فیلیپین است. در سال ۱۹۶۸، کادرهای جوان حزب (CPP)، تحت تاثیر انقلاب فرهنگی چین، انقلاب کوبا و جنگ ویتنام، در قبال مصوبات کنگره‌های ۲۰ و ۲۲ حزب کمونیست شوروی، مبارزه‌ی قاطعانه‌ای علیه رویزیونیسم را آغاز کردند. آمادو گُرو، در تعریف مواضع حزب، به انتقاد از تزهای رفرمیستی و صلح‌طلبانه‌ی حزب کمونیست می‌پردازد. اما حزب کمونیست فیلیپین به‌نوبه‌ی خود، با دنباله‌روی از حزب کمونیست چین در دهه‌ی ۷۰، دچار انحرافات عمده‌ای شد. این حزب در دهه‌ی هفتاد، شعار "مبارزه با سوسیال امپریالیسم" را به تبعیت از چین تکرار می‌کرد. یس از مرک ماثو و تغییر سیاست دولت چین در رابطه با پایگاه‌های نظامی آمریکا در فیلیپین، حزب کمونیست تا حدودی از موضع دنباله‌روی از حزب کمونیست چین دست برداشت و در طی چند سال اخیر با ادامه و تشدید

خلق است که وظیفه اصلی آن سرنگونی رژیم دیکتاتوری وابسته به آمریکا مارکوس است. در تحلیل CPP، انقلاب فیلیپین با سرکوب سرمایه داران کمپرادور، زمین داران و سرمایه داران بوروکرات، دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان را به قدرت می‌رساند. برای دستیابی به این اهداف، فعالیت‌های گسترده‌ی ارتش نوین خلق NPA و جبهه‌ی دموکراتیک ملی زمینه‌ساز اتحادی‌اند که حزب کمونیست فیلیپین از آن در بیانیه‌ی سال ۱۹۷۶ خود، به عنوان "جبهه‌ی ضد فاشیست، ضد فئودال و ضد امپریالیست" یاد می‌کند. حزب کمونیست، در برنامه‌ی خود، از ملی کردن سرمایه‌های امپریالیستی، اموال سرمایه داران کمپرادور و بوروکرات سخن می‌گوید و معتقد است که، پس از پیروزی انقلاب، بخش دولتی نیروی تعیین کننده خواهد بود و خصلت سوسیالیستی خواهد داشت. اراضی تمام زمین داران مصادره شده و به دهقانان فقیر واگذار خواهد شد. زمین به طور مساوی بین دهقانان تقسیم خواهد شد و کنت تورایی مورد تشویق دولت انقلابی قرار خواهد گرفت. بورژوازی ملی و دهقانان مرفه، که در جبهه متحد خلق می‌توانند شرکت کنند، پس از پیروزی انقلاب، اجازه‌ی فعالیت محدود اقتصادی خواهند داشت، ولی خصلت بینابینی آنان در انقلاب باید همیشه مد نظر حزب کمونیست باشد. حزب کمونیست (CPP) چشم‌انداز انقلاب فیلیپین را سوسیالیسم دانسته، رهبری پرولتاریا در انقلاب را عامل تعیین کننده در پروسه‌ی تبدیل مرحله اول انقلاب به مرحله دوم آن، یعنی تبدیل دیکتاتوری دموکراتیک به دیکتاتوری پرولتاریا، ارزیابی می‌کند. علی‌رغم تاکید فوق، حزب کمونیست فیلیپین عقیده دارد که دهقانان نیروی اصلی فیلیپین‌اند و تا اواخر دهه‌ی هفتاد، برنامه‌ی مشخص و منسجمی برای تشکل و سازمان

دسی طبقه‌ی کارگر نداشت. ارزیابی این حزب از روابط تولیدی در فیلیپین، "وظایف نیروهای انقلابی و صف خلق و ضد خلق"، نسخه برداری از نظرات مانو در سال ۱۹۴۹ است، که طبعاً در دهه‌های آخر قرن بیستم، انحرافات عمده‌ای به بار می‌آورد. از آنجا که تنها ارزیابی‌های موجود از روابط تولید، مبارزات طبقه کارگر و جزاینها یا کار حزب کمونیست فیلیپین و یا متاثر از تحلیل‌های این حزب‌اند، ارائه‌ی ارزیابی دقیق از انحراف حزب کمونیست فیلیپین در تعیین برنامه، از توان این مقاله خارج است. در اینجا ما تنها به توضیح برنامه‌ها و فعالیت‌های ارتش نوین خلق NPA و جبهه‌ی دموکراتیک ملی اکتفا خواهیم کرد.

### ارتش نوین خلقی

ارتش نوین خلقی در ۲۹ مارس ۱۹۶۹، توسط فرماندهان و مبارزان انقلابی که از ارتش رهایی بخش خلق

(وابسته به حزب کمونیست سابق فیلیپین PKP) جدا شده بودند، تحت رهبری حزب کمونیست فیلیپین (CPP)، تشکیل شد. این ارتش، که در موقع تاسیس ۶۰ رزمنده زن و مرد و ۳۵ فقره اسلحه داشت، در حال حاضر، با بیش از ۱۵۰۰۰ چریک، مهم‌ترین نیروی اپوزیسیون در فیلیپین است. آمادو گروو، دبیرکل حزب کمونیست فیلیپین، در تشریح وظایف ارتش نوین خلقی و برنامه‌ی جنگ طولانی مدت رهایی بخش توده‌ای، می‌نویسد:

"۸۵ درصد جمعیت فیلیپین بیرون از شهرها زندگی می‌کنند. ۷۵ درصد این جمعیت را کارگران کشاورزی و دهقانان فقیر، ۱۵ درصد را دهقانان متوسط و ۵ درصد را دهقانان مرفه تشکیل می‌دهند. نقطه ضعف حکومت نیز در خارج از شهرها است. دشمن قادر به کنترل این مناطق وسیع نیست و نمی‌تواند نیروی کافی در مناطق گوناگون مستقر کند. بنابراین، این مناطق مناسب‌ترین محل برای تشکیل حکومت سرخ،



چریک‌های ارتش نوین خلق در حال آموزش سیاسی دیده می‌شوند

## نگرشی بر ...

ارتش خلقی و ارگانهای حکومتی توده‌ای‌اند.<sup>۱</sup>  
او روند جنگ رهایی بخش را به سه مرحله تقسیم می‌کند.  
۱ - دفاع استراتژیک: در این مرحله

نیروهای انقلابی قادر خواهند بود پایگاههای تثبیت شده‌ای را در مناطق آزاد شده تشکیل دهند و از طریق این پایگاهها به شهرها و مراکز مهم دولتی حمله کنند و آنها را تا مدتی تحت

۱ - نیروی نیمه علنی - که به اسلحه‌های سبک مسلح است و در مناطق غیرکوهستانی فعالیت می‌کند. وظیفه‌ی این نیرو نفوذ در سازمانهای علنی است. اعضای این نیرو، در برخی موارد، دست به عملیات پارتیزانی می‌زنند.  
۲ - نیروی تبلیغات مسلحانه - این نیرو در گروههای ۶ - ۵ نفری فعالیت



ارتش نوین خلق در بین روستائیان مناطق آزاد شده

نیروهای دشمن بر نیروهای انقلابی برتری دارند، از این رو، تاکتیک ارتش نوین خلق نفوذ در مناطق دشمن و ضربه‌زدن به نیروهای آن است، در این پروسه، ارتش نوین خلق دشمن را تضعیف کرده، سلاحهای مورد نیاز را از آنان مصادره می‌کند، از طریق کار سیاسی در میان دهقانان و ایجاد مناطق آزاد شده، به گسترش نیروهای انقلابی می‌پردازد.  
۲ - مرحله‌ی ثبات استراتژیک: در این مرحله نیروهای ارتش خلق از نظر کمی و کیفی تا حد دشمن رشد می‌کنند و نیروی آنان با نیروی ارتش ضدخلق برابر می‌شود. در این مرحله،

کنترل خود نگاه دارند.  
۳ - حمله‌ی استراتژیک: در این مرحله، ارتش نوین خلق به نیروهای دشمن برتری کامل دارد و در جهت کنترل و حفظ مناطق مهم و شهرها به آنها حمله می‌کند. بنا به تحلیل حزب کمونیست فیلیپین، ( مصاحبه با خوزه سیسن، از کادرهای حزب کمونیست، باخبرنگاران ژاپنی دسامبر ۱۹۸۴ ) ارتش نوین خلق " دوران نهایی مرحله‌ی دفاع استراتژیک را طی می‌کند و به زودی وارد مرحله‌ی دوم خواهد شد."  
ارتش نوین خلق از چهار نیروی اصلی و دو نیروی فرعی تشکیل شده است. این نیروها عبارتند از:

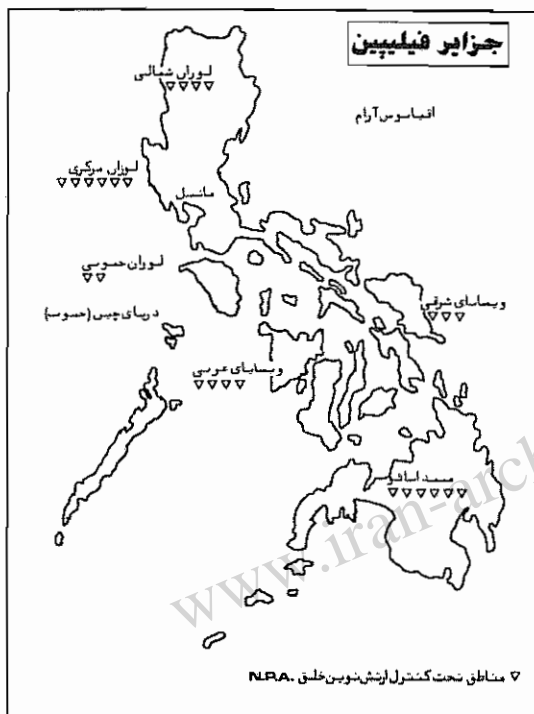
می‌کند و مسئولیت سازماندهی سیاسی مناطق روستایی را به عهده دارد. اعضای این نیرو، به طور نیمه وقت، در عملیات مسلحانه شرکت می‌کنند.  
۳ - ارتش سرخ - این ارتش در گروههای ۱۶ - ۱۵ نفری فعالیت می‌کند. اما از دو سال پیش، دست به عملیات ۱۰۰ نفره نیز زده است.  
۴ - میلیشیای روستا - این نیرو در طی روز به کار کشاورزی مشغول است و در عملیات نظامی مخفیانه شرکت می‌کند.  
گروههای ترسور سرخ و پارتیزانهای شهری نیز دو نیروی فرعی ارتش نوین خلق را تشکیل

آمادو رگرو، رابطه‌ی بین ارتش نوین خلق و جبهه را چنین تعریف می‌کند:

"در مرحله‌ی کنونی انقلاب فیلیپین، حزب در مقابل دشمن دو سلاح عمده در اختیار دارد. این دو سلاح همانا مبارزه‌ی مسلحانه و جبهه‌ی متحد ملی‌اند. مناسبات مشترک و رابطه‌ی بین این دو

بعدا در مورد آن توضیح خواهیم داد) کنترل روستاها را در دست می‌گیرد. این پروسه می‌تواند دو سال طول بکشد. در این روستاها، دهقانان آموزش سیاسی می‌بینند و به وضع بهداشتی آنان رسیدگی می‌شود. اغلب چریکهای ارتش نوین خلق را روستاییان چنین روستاهایی تشکیل می‌دهند. طی مدت

می‌دهند. در حال حاضر، ارتش نوین خلق در ۸۰ درصد از مساحت فیلیپین فعالیت می‌کند و ۴۰ درصد آنرا تحت کنترل خود درآورده است. این ارتش، تا سال ۱۹۸۰، در ۲۶ جبهه در ۵۹ منطقه، با کمک میلیشیای توده‌ای، با ارتش فیلیپین می‌جنگید. طبق آمار حزب کمونیست تا پایان سال ۱۹۸۳، ارتش نوین خلق با ۲۰۰۰۰ نفر چریک در ۴۵ جبهه می‌جنگید. علاوه بر تقویت موقعیت در جبهه‌های شمال، ارتش نوین خلق فعالیت‌های نظامی خود را به مناطق جنوبی و مرکزی لوزن و جزیره‌ی میندانائو گسترش داد.



این جبهه‌ها در جزایر گوناگون تشکیل دهنده‌ی فیلیپین پخش شده‌اند تا از تمرکز نیروهای دشمن جلوگیری شود. هم اکنون مهم‌ترین فعالیت ارتش نوین خلق همانا بازکردن جبهه‌های جدید و ایجاد مناطق آزاد شده است. برای پیشبرد چنین هدفی، در اولین مرحله، کادرها را حزبی به روستاهای مناطق مورد نظر رفته، در آنجا ساکن می‌شوند و در امور کشاورزی به دهقانان کمک می‌کنند. پس از شناسایی 'دوستان و دشمنان انقلاب'، با دهقانان انقلابی کار آموزش سیاسی را آغاز می‌کنند و سعی می‌کنند دهقانان را به مصادره‌ی اموال زمین‌داران تشویق کرده، آنان را برای دستیابی به حقوق بیشتر سازماندهی کنند. پس از حاد شدن اختلافات بین زمین‌داران و دهقانان ارتش نوین خلق حضور نظامی خود را در کوهستانهای مجاور ده نشان می‌دهد. در اغلب موارد، ارتش نوین خلق موفق می‌شود، زمین‌داران را وادار به عقب‌نشینی و پذیرش خواست دهقانان بکند. در مرحله‌ی بعد، حزب تعداد کارهای سیاسی و چریکهای نیروی دوم ارتش نوین خلق در روستا را افزایش می‌دهد و با ایجاد کمیته‌های متفاوت، چون کمیته‌ی آموزش، کمیته‌ی بهداشت، کمیته‌ی زنان، شعبه‌ی حزب، شعبه‌ی جبهه‌ی دموکراتیک ملی (که

مانند رابطه‌ی نیزه و سپر است، یعنی مکمل یکدیگرند. جبهه‌ی دموکراتیک ملی در صفوف دشمن شکاف می‌اندازد، در هر مرحله، ضعیف‌ترین آنها را منزوی می‌کند. مبارزه‌ی مسلحانه همانا سلاحی برای ادامه‌ی وظیفه‌ی اصلی انقلاب، یعنی نابودی و سرنگونی حکومت دشمن و به دست آوردن قدرت است."

جبهه‌ی دموکراتیک ملی فعالیت منسجم خود را در اوایل سال ۱۹۷۳ آغاز کرد. طی این مدت، جبهه موفق شده است پشتیبانی وسیع توده‌های زحمتکش را به دست آورد و در مبارزات

شرکت زنان چریک در جبهه‌های جنگ، کودکان روستا از فرزندانشان آنان نگهداری می‌کنند. اما از آنجا که تحول اوضاع روستا تدریجی است، دشمن الزاما از حضور نیروهای ارتش نوین در روستا مطلع نیست. تنها پس از ارتباط تعدادی از این روستاها با هم است که جبهه‌ی علنی باز می‌شود. ارتش نوین خلق بارها اعلام کرده است که بدون کمک دهقانان نابود خواهد شد.

### جبهه دموکراتیک ملی

مبتکر این جبهه و مهم‌ترین عضو آن حزب کمونیست فیلیپین است.

کارگران و زحمتکشان شهرها مداخله کند. در سال ۱۹۷۹، ۸۰۰۰۰ کارگر مستقیماً به وسیله نیروهای جبهه رهبری می شدند و ۱۵۰۰۰۰ کارگر دیگر در سازمانهایی که خط خود را از جبهه می گرفتند متشکل بودند. در حال حاضر، جبهه‌ی دموکراتیک ملی از پشتیبانی سازمانها و تشکلهای بسیاری برخوردار است که در بین آنها می توان از حزب کمونیست فیلیپین، ارتش نوین خلق، جنبش انقلابی دحقانان، جنبش انقلابی کارگران، جوانان ناسیونالیست، انجمن معلمان و انجمن مسیحیان برای رهایی ملی نام برد. سازمانهای یاد شده، هر کدام، در زمینه فعالیت خود بخشی از جنبش توده‌ای را رهبری می کنند و هماهنگی فعالیت‌های آنها به عهده‌ی جبهه است. مفاد عمده‌ی برنامه‌ی جبهه عبارتند از:

۱ - اتحاد کلمه‌ی نیروهای ضد امپریالیست و دموکراتیک برای سرنگونی دیکتاتوری آمریکایی مارکوس و استقرار حکومت انتلافی بر مبنای یک سیستم واقعا دموکراتیک.

۲ - افشا و مبارزه با امپریالیسم آمریکا چون عامل اصلی استقرار دیکتاتوری فاشیستی در فیلیپین، مبارزه برای لغو کلیه قراردادهای نابرابر با این قدرت امپریالیستی و ملی کردن تمام اموال آن در فیلیپین.

۳ - مبارزه برای برقراری حقوق دموکراتیک، همچون آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات، انجمنها، اعتقادات مذهبی و مانند اینها.

۴ - جمع آوری حداکثر امکانات سیاسی و مادی در دفاع از جنبش مسلحانه و غیرقانونی بر علیه دیکتاتوری آمریکایی مارکوس.

۵ - پشتیبانی از برنامه‌ی اصلاحات ارضی واقعی‌ای که بتواند توده‌های دحقانی را از استثمار فئودالی -

نیمه فئودالی آزاد کند و سطح تولید را بالا ببرد.

۶ - بهبود وضع مالی توده‌ها، تضمین حق کار برای همه و حراست سرمایه‌های ملی در برابر سرمایه‌های انحصاری خارجی.

۷ - تبلیغ و ترویج فرهنگ ملی، علمی و توده‌ای و مبارزه علیه فرهنگ امپریالیستی، فئودالی و فاشیستی.

۸ - پشتیبانی از اقلیت‌های ملی، به خصوص آنهایی که در میندانائو و مناطق کوهستانی برای حق تعیین سرنوشت و دموکراسی مبارزه می کنند.

۹ - محاکمه‌ی علنی و مجازات ظلمی کسانی که به رژیم مارکوس کمک می کنند و مصادره‌ی اموال ایشان.

۱۰ - اتحاد با تمام خلقهایی که بر علیه امپریالیسم و ارتجاع مبارزه می کنند و جلب حمایت آنها از مبارزه انقلابی در فیلیپین.

جبهه‌ی دموکراتیک ملی، طبق تعریف حزب کمونیست، بر اتحاد طبقه‌ی کارگر و دحقانان متکی است و می‌کوشد تا حمایت نیروهای بینابینی را کسب کند. جبهه همچنین می‌کوشد از "تضادهای درونی طبقات ارتجاعی همچون سرمایه‌داران وابسته و زمین‌داران استفاده کند تا رژیم دیکتاتوری - فاشیستی وابسته به آمریکای مارکوس را منزوی کند." با چنین برنامه‌ای، جبهه در مواردی با جناحهایی از بورژوازی، در مخالفت با مارکوس، عمصدا می‌شود و خط و مرز بین خود و آنها را به وضوح ترسیم نمی‌کند.

#### برخی از دیگر نیروهای مخالف مارکوس

جبهه‌ی آزادیبخش مورو - خلق مورو در جزایر تاوی تاوی، سولو، باسیلان، پاراوان و میندانائو زندگی

می‌کند و برای جدایی از فیلیپین مبارزه می‌کند. سابقه‌ی مبارزه خلق بنکبا مورو، برای حق تعیین سرنوشت، به دوران سلطه‌ی اسپانیا در منطقه بر می‌گردد. تعداد زیادی از مردم مورو مسلمان اند و نین اسلام تاثیر خود را بر سیاستها و اهداف جبهه‌ی ملی آزادیبخش مورو برجای گذاشته است. این جبهه یکی از اعضای کنفرانس کشورهای اسلامی بود و از این کنفرانس به عنوان "ارگان متحدکننده‌ی مسلمانان جهان" نام می‌برد. هدف اصلی جبهه جدایی از فیلیپین و استقرار یک جمهوری اسلامی است. جبهه‌ی مورو، علی‌رغم اشاره به تضاد طبقاتی و ضدیت با استعمار، در عمل سیاستهای سازشکارانه اتخاذ کرده، به دنبال پشتیبانی دولتهای مرتجع اسلامی و جناحهای متفاوت امپریالیستی است (مصاحبه با ایل خیر آلونتر از اعضای مرکزیت جبهه‌ی آزادی خلق مورو - مجله‌ی Far Eastern Economic Review ۲۷ ژوئن ۱۹۷۵). اسامی عده‌ای از رهبران این جبهه، در ازای پول و زمین، تسلیم نیروهای دولتی شدند و اسلحه‌های خود را تسلیم کردند.

حزب کمونیست فیلیپین - PKP  
پس از انشعاب سال ۱۹۶۸، حزب کمونیست فیلیپین به رهبری جناح لاوا در پیروی از ترزهای رویزیونیستی، سیاستهای سازشکارانه‌ی خود را ادامه داد. هنگامی که، در پاییز ۱۹۷۲، مارکوس حکومت نظامی اعلام کرد، اعضای دفتر سیاسی PKP مخفی شدند. بعد از دو ماه سکوت، لاوا طی یک بیانیه‌ی سیاسی از برخی "سیاستهای مترقی حکومت نظامی" حمایت واز "اصلاحات ارضی" پیشنهادی دولت مارکوس دفاع کرد. در همین بیانیه، لاوا از اعضا و هواداران حزب PKP خواست با "CPP" و "مائونیستها" هیچگونه همکاری نکنند و اعلام کرد: "ما حتی باید به آنان (ماموران دولتی) کمک کنیم سرکوبشان کنند."



# پیام مگری

به  
کمیته برگزاری جشن چهلمین سالگرد تأسیس

حزب دمکرات کردستان ایران

x x x x x x x  
شماره مردادماه ۱۳۶۴

رفقای عزیز!

در پاسخ پیام آن کمیته و با تشکر از یادآوری آن، فرست را مفتنم می‌شمارم که ضمن تبریک به یکایک اعضاء حزب دمکرات کردستان ایران و بخصوص پیشمرگان دلیری که در سنگر شرف و افتخار با پایمردی از آرمانهای وائلی انسانی دفاع می‌کنند و مردان نه‌براک به‌گرمی نشان‌دهنده امر برحق ملت کردپای می‌فشارند و جان می‌بخشند، مطالبی را بر سبیل اختصار یادآوری کنم:

قبل از هر چیز وظیفه خود می‌دانم که در برابر این شهیدانسی که در طول چهل سال در سایه چالهای رژیمهای فئودالی در میدان نبرد دریا در میدانهای اعدام با نشان خون، دین خود را نسبت به کردستان ادا کردند، و برای رهایی خلق محروم کرد از همه بندهای اسارت مردانه مبارزه کردند، سر تعظیم فرود آورم، این حقیقت که رهبر و بنیانگذار حزب سرلشکر این شهیدان است بخوبی معرفی آنست که جای نیازی در راه اهداف وائلی حزب و تسلیم شدن در برابر دشمن، سنت دیرپائی است که به پرچم مبارزاتی شما پیوسته است. تبدیل گردیده و الهام بخش هم‌زمان و مردان و جوانان است که آگاهانه به صفوف بی‌پایان مبارزه می‌پیوندند.

زنده باد قاضی محمد آوزگاری بخردوشا بسته بود؛ او با چهره گشا و دوسر بلندبپای دار رفت و مرگ را استقبال کرد و از این راه به همه فرزندان ملت کرد، از همه نسلها، تعلیم داد که زمینهار جان بدهد ولی هرگز تسلیم نشود!

بجاست که در همه تنگناها و پهنگام سختی این پیام جاودا - نه، که با خون پاک قاضی محمد بر پیشانی تاریخ نقش بسته است، آویزه گوش هوش همه مبارزان کرد باشد، رفقا!

چهل سالگی برای انسانها سن کمال و پختگی است. هر چند نمی‌توان ملاکهای رانگه در زندگی افراد انسانی میزان سنجش و ارزیابی است، بر جمعیتها و احزاب و سازمانهای سیاسی منطبق ساخت ولی این واقعیت که حزبی در طول چهل سال از نشیب و فرازهای مکرر عبور کرده و از پشته آزمايش سربلورده، حداقل گواه این است که قابلیت حیاتیش را به اثبات رسانده است.

رمز بقای احزاب سیاسی در کجاست؟ هر حزب سیاسی مترقی ما دام که پیوندش با توده‌های میلیونی خلق استوار است با قسی خواهد ماند و از زندان حوادث مضمون می‌ماند. مصیبت از آنجا مایه می‌گیرد که رشته‌های این پیوند دست‌گردد و مصیبت عظمی وقتسی روی می‌آورد که این پیوندها گسسته شود.

این واقعیت که پس از چهل سال حزب دمکرات برپای مانده و امروز آرمانش، یعنی دمکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان، مسلحانه دفاع می‌کنند گویای اینست که بهر تقدیر حزب دمکرات کردستان ایران از پایگاه مردمی استواری برخوردار است. ملاک رشد و پختگی یک سازمان سیاسی چیست؟ تشخیص درست و دقیق حوادث و رویدادها و موضعگیری قاطع و استوار در برابر هر

حادثه و شیوات متانت در تصمیم‌گیری، آینده‌نگری و دستیا چه نشدن و بهر پایدی نلرزیدن و این سوآن سونوسا ن نکردن، و بطور خلاصه در همه حال در تماس دائم با توده‌ها بودن، از توده‌ها الهام گرفتن و در عین حال در پیشاپیش آنان گام برداشتن.

چگونه می‌توان حوادث را بدرستی شناخت و وقوع رویدادها را پیش‌بینی کرد؟ دانش و بینش علمی برپایه جهان بینی مادی کلید حل این معما است و گسترش آموزش سیاسی در حزب تنها راه دستیابی به این شناخت.

در پیام کمیته برگزاری جشن چهلمین سالگرد تأسیس حزب به نکته دقیقی اشاره شده است و آن اهمیت و لزوم رهبری مبارزه ملت بوسیله یک سازمان سیاسی است. دهها سال مبارزه ملت کرد در حول محور وجودی اراده این رئیس‌ایل یا آن شیخ می‌پروخید. اینک چرا چنین بود، جوابش را جامعه‌شناسی علمی بروشنی می‌دهد، و این که چرا این مبارزات در شرایط خاص حاکم بر جهان و منطقه، در آن روزگار، نمی‌توانست منتج نتیجه مثبت گردد، نیز از اسر به‌مهری نیست.

تشکیل احزاب سیاسی در کردستان و هدایت مبارزات مردمی از کمال احزاب سیاسی، البته فی‌نفسه یک مرحله پیشرفت و تکامل است ولی، رفقای گرامی! حزب به معنای واقعی آنست که همه آثار پیش قبیلله‌ای و فئودالی بواقع بدور انداخته شود و مدار کار بر پایه دانش سیاسی آزموده در گستره تاریخ تحولات جامعه بشری و اجتماعات سیاسی باشد. اگر بصورت ظاهری با شد و دفتر دستک نیز داشته باشد، ولی بنا م حزب دریا فتها این گروه‌ها نوا دگی، یا آن دسته‌بندی محلی یا سیاسی، به‌مورد اجرا گذاشته شود، در واقع این همان روح و شیوه کار حاکم بر اجتماعات قبیلله‌ایست که حکومت می‌کند، منتها در لباس حزب، در تاریخ معاصر کردستان از دور و نزدیک شواهدی برای این حقیقت وجود داشته‌ودارد.

لازمه حزب به معنای واقعی، بخصوص در احزابی که ادعای مردمی و دمکرات بودن دارند، آنست که دمکراسی بمعنای دقیق و گسترده آن، در سراسر ارگانهای حزبی برقرار باشد و تصمیمات پس از بحث و فحص لازم در هر ارگان، با اکثریت آراء اتخاذ شود. هیچ فرد حزبی از اینکه عقیده و دریا فتش را، در این میان مورد بیان می‌کند نباید احساس بیم و هراس داشته‌باشد و نباید از اینکه حیانا در اقلیت مانده است، در معرض تهدید یا مظاهره قرار گیرد. چه در حال و چه در آینده.

باید این حقیقت را بخوبی دریافت و آنرا در همه جا بکار بست که فرا حزبی، خواه در پائین ترین مراتب و خواه در پائین مقام و جدید سلسله حقوق متساوی و یکسان می‌باشند؛ فرد سادها عده حزب و دبیرکل از حقوق مساوی برخوردارند و مسئولیتها ی حزبی و سلسله مراتب صرفا برپایه لیاقت و شایستگی و به‌تساوب درجه از خودگذشتگی و فهم و دانش سیاسی و اگذا رمی‌گردد. فرد حزبی نه‌بمنا به یک مهره بی‌اختیار، بلکه بعنوان فردی آگاه و مستقل که در هر گام به‌مسدد تجارب روزمره، دریا فتها ی سیاسی را دقیق تر خواهد ساخت، باید در حیات حزبی و جد نقش موثر و روزافزون باشد. بدیهی است در طول یکسال یا حتی چندسال نمی‌توان سازمان سیاسی در حد کمال مطلوب بوجود آورد، ولی مهم اینست که خط اصلی حرکت و مسیر واقعی در جهت نیل به این مقصود باشد و از آن جهت اینک مکانیسمهای لازم برای تضمین واقعی حقوق دمکراتیک افراد حزبی در تشکیلات بوجود آید و از نقض اصول حزبی بواقع جلوگیری شود.

رفقا!

بیا دبیا و روید که حزب دمکرات کردستان ایران در چه شرایطی

تشکیل گردید؟ یادآوری روشن بینی زنده‌یاد قاضی محمد، خودبخود دارای ارزش فوق‌العاده است، با آن راه یک‌درا بین با راه در پیغام کمیته برگزاری جشن شده بسیار رتاسا است.

حزب دمکرات کردستان ایران در شرایطی تاسیس شد که نیروهای ائتلاف ضدفاشیستی آخرین ضریات مدهش را بر ما شمس عظیم جنگی فاشیم و ادر کرده بودند، و هیئت‌فرمانده این نیروی جهنمی را، در کناش بدبیا رعدم فرستاده بودند، و پرچم سرخ‌برفراز را پشتاک به اهتزاز درآدمه بود، در آن ایام نیروهای هم‌اودار دمکراسی و سوسیالیسم، در سراسر کیتی جانی تازه یافته و امیراطور بی‌های استعماروی دستخوش شکاف و تزلزل جدی گردیده، و همه جا زمین زیریای امیریا لیستها بلرزه درآدمه بود، ایران نیز بعنوان جزئی از جهان دستخوش این امواج بنیادین کین آزادی بخش شده و هیئت حاکمه و بسته‌ها امیریا لیسم آن، در نهضت زبونی بود، قاضی محمد با ارزیابی درست از شرایط بین المللی و شرایط داخلی و توازن نیروها و با پشتیبانی و همکاری گروهی از آزادیخواهان و دمکراتها، حزب دمکرات را تاسیس کرد و سپس در لحظه مناسب برای اعلام حاکمیت خلق کرد و بر سر نوشت خویش هیچ درنگ نکرده و جمهوری خودمختار کردستان را برپا داشت و آشکارا در صف نیروهای هوادار صلح و سوسیالیسم قرار گرفت و در برابر امیریا لیستها و ایادیشان صف‌آرایی کرد.

اینکه نسل امروز مبارزان، این حقایق را با بدبیا ندویا ز- گوید، از آن جهت ضروری است که سال‌ها قبل از تبلیغات زهرآگین ایادی امیریا لیسم و دشمنان دمکراسی، حقایق تاریخی را وارونه جلوه داده و به جمل تاریخ برداختند، برای اینکه حاکمیت خلق بها خاسته کرد و آن‌ها را تخطئه کنند.

اینکه قاضی محمد دست دوستی بسوی هواداران واقعی صلح و سوسیالیسم و ترقی دراز کرد و از همه نیروهای وابسته به ارتجاع و امیریا لیسم روی برتافت، درست حرکتی در جهت منافع حقیقی خلق کرد و تحقق آمل برحق این خلق بود، تجربه چهل ساله گذشته بدرستی نشان داد که نیروهای وابسته به امیریا لیسم و ارتجاع جزینند و زنجیرا سارت و بدبختی و عقب ماندگی ارمانی برای ملت‌های تحت ستم، چون ملت کرد، نهاد شده و نخواهند داشت، و هر وقت امکان داشته باشد این زنجیرها را محکم تر کرده و حلقه‌ای بر حلقه‌ات آن خواهند افزود، لذا رهروان راه قاضی محمد و یارانش با بدبیا بین سنت ارزنده را نگاه دارند، و چه در عرصه جهانی و چه در عرصه داخلی همواره در صف مقابل نیروهای ارتجاع و امیریا لیسم صف‌آرایی کرده و در کنار نیروهای هوادار صلح و ترقی و سوسیالیسم قرار بگیرند و در همین زمینه است که بویژه با بدبختی بهر گونه گرايشات مسموم و آلوده به زهرهای آنتی کمونیسم و آنتی سوسیالیسم، حساب بوده و از زیر و زور ظهور آن در هر قالب، و در هر لباس، با مبارزات آگاهانه تسوده‌ای جلوگیری کرد، بررسی شرایط عینی جهان معاصر و فاکتورهای مشخص حاکم بر سیاست‌های منطقه و خاورمیانه و بخصوص کشورهای که کردها در آنها بسر می‌برند، بخوبی نشان می‌دهد که: برای هر حزب و جریان سیاسی کردی، افتادن در کوره‌ها آنتی کمونیسم و آنتی سوسیالیسم یا یا تکی جز خیانته و ادبیا رنخوا هداست، اجزای و سازهای سیاسی کرد در هر یک از کشورهای ایران و ترکیه و عراق و سوریه اگر در چنین مسیرها تکی در غلطند، نه تنها نتوانند به آسیاب امیریا لیسم خوا هند ریخت و دیریا زود دست امیریا لیسم و عوامل آن از استیسن رهبران نشان بیرون خواهند آمد، این نتیجه‌گیری نه تنها منتسج از بررسی عینی و واقع بینانه کلیه زویداهای منطقه و بخصوص مناطق

مختلف کردستان، در چهل سال گذشته است، بلکه مبتنی بر واقعیات اجتماعی و سیاسی حاکم بر جهان معاصر و منطقه نیز می‌باشد.

در شرایط مشخص ایران نیز تحقق ایده‌های ترقیخواهان و دمکراتیک، که متضمن شناسائی حقوق ملت‌های ساکن ایران باشد، جز در سایه انقلاب اجتماعی، که برایشان نیروهای مرتجع و وابسته به امیریا لیسم از حاکمیت بیزیا فکند شده‌اند، میسر نیست، و لذا ضرورت است تا دستا تژیک نیروهای ملی و انقلابی در کردستان با نیروهای که در سراسر ایران حامل بار رسالت این انقلاب می‌باشند، و با یک‌ها ستوار در بین کارگران و زحمتکشان دارنده مری بدبختی و اجتناب‌نا پذیر است، از همین رهگرونده‌ها دانده‌ها به‌تاما - بلات و گرايشات آنتی کمونیستی و آنتی سوسیالیسم حزب دمکرات را از این راه دور خواهد کرد.

حفظ استقلال کامل و واقعی حزب و یاساداری و صیانت از هویت مشخص آن وقتی تضمین می‌شود که حزب بر مبنای منافع واقعی توده‌های میلیونی‌کرد، که زحمتکشان کردستان بخش عمده آن‌ها را تشکیل می‌دهند، در درازمدت جهتگیری و صرفا در این سمت حرکت کند و همانا حرکت در این سمت با اتحاد استراتژیک با نیروهای واقعی انقلابی در ایران ملازمه قطعی دارد، از اینجاست که رهبری حزب با بدبختی از اتحاد سیاسی‌های انفعالی بپرهیزد، بدین معنی که در موضوعات سیاسی نه بر مبنای برخورد‌های روزمره این‌ها با آن جریان، بلکه بر پایه تحلیل دقیق شرایط عینی اجتماع و شناخت وزن و موقع همه نیروهای سیاسی، با توجه به بلندنگی این نیروها در آینده، و با یک‌ها توده‌ای با لقه و با لقله آنها، اتحاد موضع کند. بی‌گمان بکار بستن چنین شیوه‌ای حزب را از نوسانات زودگذر و احیاناً زیان بخش، در تکتیک‌های سیاسی و اتحاد‌های موقتی دور نگاه خواهد داشت و متانت و استواری او را در مئی سیاسی تضمین خواهد کرد و حزب را از چنان نیرو و پرستیژی برخوردار خواهد ساخت که می‌تواند در مرکز اتحاد نهاد امیریا لیستی و انقلابی و دمکراتیک مرکب از همه نیروهای انقلابی و دمکرات و فدا امیریا لیست سراسری ایران قرار گیرد، و این اتحاد را که ملازمه پیروزی انقلاب در ایران است از صورت شعاع صرف درآورده و به یک واقعیت زنده تبدیل کند.

حرکت بر مبنای منافع واقعی خلق کرد و در جهت رهایی و - قعی این خلق، طبیعا مستلزم آن بوده و هست که ضمن طرح ریزی پلانترم مشخص استراتژیک و سیاسی برای حزب، در عین حال آن جریان‌تاسیسی که بجای تحلیل علمی و دقیق شرایط مشخص ایران و کردستان، ذهنیات گروه‌های حاشیه‌ای کشورهای اروپائی و آمریکا - تکی را به توده‌های بی خیرالقاء و تلقین می‌کند، به‌شیسوه‌ای هشیا را نه‌واظریق سیاسی افشاء شوند، این کار مستلزم بکار بستن دقیق شیوه‌های بحث و تحلیل علمی است و با هر گونه جنجال و مغالطه بیگانه‌هاست، و مدام البته با امحای فیزیکی و درگیری مسلحانه بیگانه‌تر.

شرایط حاکم بر ایران در طول یک ربع قرن، از کودتای ۲۸ مرداد تا سقوط استبداد سلطنتی یعنی اختناق مطلق در داخل کشور و روی آوردن گروه‌های کثیرا العده‌چوانا به کشورهای اروپا و آمریکا، موجب آن گردید که مرکز فعالیت سیاسی جوانان ایرانی بطور عمده به خارج منتقل گردید و این در شرایطی بود که به جهات عدیده‌های انحرافی در قالب‌های متعدد، در جنبش بین المللی کمونیستی مجال رشد و نمو پیدا کرده و از آن‌ها گروه‌های نسبتا قابل توجهی از جوانان را مسموم کرده بودند و بر همین زمینه انواع و اقسام احزاب و گروه‌های به اصطلاح چپ افراطی در حاشیه جریان‌تاسیسی کشور - های پیشرفته اروپا و آمریکا و همچنین با راه‌های از کشورهای جهان -

نوم پیدا شده بودند. متاسفانه بیشتر دانشجویان ایران در خارج نیز در دایره نفوذ اعتقادی و سیاسی این جریانها قرار گرفتند. از طرف دیگر کم‌گرائی مطلق حاکم بر رهبری احزاب و جریانها سنتی چپ و عقب مانده‌گی سیاسی آن احزاب و جریانها در رابطه با شرایط جدید حاکم بر عرصه بین‌المللی و مخصوصاً در دنیای سوسیالیستی، و همچنین سرعت گرفتن غیرقابل تصور رویدادهای که منجر به سقوط استبداد سلطنتی گردید، موجباتی فراهم کرد که آن گرایشها انحرافی عیناً به عرصه جوشان سیاسی ایران منتقل شوند و در محیط هیجان زده ایران قبل و بعداً زبهن ماه ۵۷، مجال خودنمایی پیدا کنند. حتی اگر در ایران پس از سقوط استبداد سلطنتی لااقل دمکرات - سی سیاسی دوام و استقرار داشته و مجال برخورد آزاد و مبارزات ایدئولوژیک و سیاسی در شرایط نسبتاً عادی پیدا می‌شد، بی‌گمان زودن آثار رسوم این نوع گرایشها و از آنجا که از محیط سیاسی، محتاج کارپرو حمله و مداوم در طول زمان نسبتاً درازی می‌بود، ولی بدبختانه استبداد سلطنتی بزودی جای خود را به استبداد سینه مذهبی داد و در سراسر ایران، جز در کردستان، امکان نشر عقاید و نظریات سیاسی گوناگون از بین رفت. در این میان برخی از این جریانات انحرافی و مسموم موفق شدند به کردستان منتقل گردیده و با پاره‌ای از تشکلهای نوپای جوانان پر شور و مبارز کردستان که سابقه سیاسی آنان منحصراً در مبارزات دانشجویی و با عضویت در گروههای مطالعاتی و با حداکثر مقاومت و مبارزه در درون زندانهای رژیم سلطنتی بود پیوند بخورند. حتی در شرایط عادی نیز می‌بایستی با آثار این فعل و انفعال به شیوه‌ای واقع بینانه برخورد می‌شد و همان قسم که با آوری شد لازم می‌بود با کارمندان عمیق و پر حوصله و شور و نشاط و ایدئولوژیک و سیاسی این گرایشها نشان داده می‌شد، ولی واقعیت اینست که در عرصه سراسری ایران و نه در کردستان کاری در خورد این زمینه انجام نگرفت که این خود یک جنبه از کمبودهای کار سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران در گذشته می‌باشد.

بدبختانه آثار منفی این وضع چه از نظر نیروهای انقلابی در سراسر ایران، و چه در مقیاس محلی کردستان، فوق‌العاده بود. و در کردستان بخصوص از آنجا که از همان نخستین روزهای بقدرت رسیدن رژیم جمهوری اسلامی، مقاومت مسلحانه عمومی و سراسری علیه این رژیم سازمان یافت، تا ثیر منفی این عوامل دوچندان گردید. درک ناقص و غالباً یک سوپه از ماهیت جنبش ملی - انقلابی کردستان، و الزامات ناشی از این ماهیت در عرصه مبارزه با تکیه انقلابی، در شرایط تاریخی معاصر ایران و کردستان، از همان ابتدا منشاء بسیاری از سو تفاهات گردید که به تدریج هر چه بیشتر بر عمیق و داغنده آن افزوده شد. اینک هر یک از مسائل سیاسی کردستان حتی از لحاظ ترمینولوژی جنبش را با اصطلاحات متفاوتی تبیین می‌کنند ناشی از این واقعیت است. حزب دمکرات کردستان ایران پس از مدتها نوسان، سرانجام اصطلاح "ملی - دمکراتیک" را در مورد جنبش کردستان بکار می‌برد و کومله نیز آنرا صرفاً جنبش انقلابی می‌نامد.

اگر توجه داشته باشیم که اصطلاح "ملی - دمکراتیک" پس از بررسی و تحلیل از سوی شرکت کنندگان در کنفرانس احزاب کمو - نیست و کارگری در سال ۱۹۶۹ و صدور قطعنامه این کنفرانس رسمیت یافت و شرکت کنندگان در این کنفرانس جنبشهای ملل مستعمره و نیمه مستعمره را، در شرایط جدید جهانی، برای رهائی از قید اسارت و تحصیل استقلال سیاسی و بدست گرفتن اختیار سرنوشت خویش، با این ترم توصیف کردند. و نیز اگر در نظریات و رویه‌ها کردستان ایران

از نظر جغرافیایی و حاکمیت دولتی بخشی از ایران است، و اگر با ایر اختصامات جنبش، بخصوص متاثر شدن آن از شرایط داخلی ایران، و مشروط بودن تحقق اهداف جنبش رهائی بخش کردستان، به حصول یک سلسله تغییرات ریشه‌ای اجتماعی درواحد جغرافیایی ایران را در نظر بگیریم، می‌بینیم که بکار بردن این اصطلاح در مورد جنبش رهائی بخش ملت کرد (کردستان ایران) اگر از جهتی قابل انطباق باشد، قدر مسلم در مجموع دقیق نیست. تا گفته‌ها بیدکداشت که بسیاری از احزاب و سازمانهای چپ در مورد مرحله انقلاب ایران نظریات مشخصی داشته‌ و انقلاب اجتماعی ایران را در شمار انقلابی "ملی - دمکراتیک" می‌دانند، لازم نیست از این احزاب و سازمانها نام ببریم، در اینجا مقصود بزرگوار کشیدن این برداشت نیست - گویا اینکه حتماً این برداشت یا بدبزرگوار بوده شود ولی مقصود روشن کردن یک وجه تناقض در بکار بردن این اصطلاح در مورد جنبش رهائی بخش ملی کردستان ایران است.

اگر ایران در مرحله انقلاب "ملی - دمکراتیک" است و بکار بردن این اصطلاح در مورد انقلاب ایران همان اندازه درست است که بکار بردن آن در مورد جنبش رهائی بخش ملت کرد در کردستان ایران، در این صورت فرق این دو جنبش چیست؟ آیا این به منزله آن نیست که دانسته‌ها نادانسته خود ویژگیهای جنبش رهائی بخش کردستان را نادیده گرفته و صرفاً آنرا به جزئی از انقلاب اجتماعی ایران تبدیل کرده‌ ایم؟ درحالیکه روشن است که رابطه انقلاب رهائی بخش در کردستان ایران، با انقلاب اجتماعی ایران، هر چند همه جا نبوده و متقابل و عمیق است ولی رابطه جزئی و کل نیست.

بخاطر بیابان و ریم که از تعداد کم احزاب و جریانیهای سیاسی که از خارج مقارن رویدادهای سال ۵۷ به ایران منتقل شدند و غالباً عنوان کمونیستی را تصریحاً یا تلویحاً بر خود نهاده بودند، جنبه حزب و سازمان بودن آنرا در تعیین سرنوشتشان می‌پذیرفتند؟ و نیز بخاطر بیابان و ریم وقتی بنی‌مدر فرما تده کل قوا دستور به تسویه کشیدن خاک کردستان را می‌در می‌کرد. آیا کم بودند آن احزاب کمونیستی که در کار با اوسینه می‌زدند؟

اما یک سوپه بودن اصطلاحی که کومله بکار می‌برد آشکارا است زیرا کومله با تعدد در مساک و خودداری از بکار بردن اصطلاح جنبش رهائی بخش ملی، عملاً خصوصیت عمده و وجه غالب این جنبش را نادیده می‌گیرد و این گویا از اینست که می‌داند به هویت کمونیستی اش خدشه وارد شود. درحالیکه گستردگی، دامنه جنبش و شرکت همه طبقات در آن، که جز معدودی از وابستگان مزدور رژیم، همه مردم کردستان را در بر می‌گیرد از نظر من الشمس است، و گویای این حقیقت می‌باشد که وجه غالب جنبش در شرایط کنونی همانا جنبه رهائی بخش آن در رابطه با ستم ملی است. تنزل دادن یا لااقل تقلیل دادن این جنبش به نبرد یک طبقه، غیر علمی و نادرست است. مضافاً بر اینکه کمونیستها، در مبارزه ملل تحت ستم برای رهائی ملی، همسواره در صف مقدم قرار دارند و از این باب نه تنها احساس سرشکستگی نمی‌کنند، بلکه به پیشتازی خود نیز می‌بایستی می‌باشند. چه آنکه واقع کمونیستهای واقعی پیگیرترین مبارزان راه استقلال و رهائی ملی می‌باشند و در عین حال انقلاب را رهائی کامل خلق از قید هرگونه ستم دنبال خواهند کرد. آشکارا است که از لحاظ تنوع گرایشها در بطن جنبش و چه در رابطه با آنچه که بکرات در سطوح بالا یاد شد، یعنی رابطه تنگاتنگ تحقق آمل جنبش رهائی بخش کردستان با جنبش انقلابی سراسری در ایران، و مشروط بودن متقابل آنها به یکدیگر لااقل در شرایط حاضر، اگر جنبش کردستان را صرفاً جنبش ملی بنامیم



# مارکسیسم اسلامی یا اسلام مارکسیستی (بخش سوم)

به مثابه یک ایدئولوژی و به مثابه استراتژی و تاکتیک چیست  
و چه نقش و اثری در جنبش انقلابی معاصر دارد؟

## توضیح

بخش سوم و پایانی جزوه مارکسیسم... در اینجا چاپ می‌شود، همانطور که قبلاً توضیح دادیم، هدف رفیق جزئی در این جزوه آگاه کردن جنبش کمونیستی از خطرات جریانهای مذهبی مثل سازمان مجاهدین است. به یاد داشته باشیم که تاکتیک پیشنهادی رفیق جزئی در این جزوه در رابطه با مجاهدین مربوط بسه اوایل دهه ۵۰ است که مجاهدین به رغم انحرافات عمده ولی هنوز یک جریان ضد امپریالیستی بودند، طبیعی است که با استحاله‌ای که در سالهای اخیر در این جریان رخ داده است - و آنان هم اکنون به متحدان امپریالیسم در منطقه تبدیل شده‌اند - تاکتیک پیشنهادی رفیق جزئی امروزه کاربردی ندارد.



## ایدئولوژی مارکسیسم اسلامی چه مسائلی را بدنبال می‌آورد؟

کسانی که رابطه‌ی بسیار مهم تنوری با عمل را درک نمی‌کنند می‌توانند بدون دغدغه خاطر دچار بی‌بند و باری ایدئولوژیک باشند. این عده فکر می‌کنند که اعتقادات ایدئولوژیک امری است فرعی و بی‌اهمیت که گویا بنابر سنت و عادت باید جایی در جریانات سیاسی به آن اعطا شود. حال آن‌که مارکسیست-لنینیست به عنوان یک عامل بنیادی به خلوص ایدئولوژی خود می‌اندیشد و به آن اهمیت درجه‌ی اول می‌دهد. ببینیم این اهمیت ناشی از چه عواملی است:

۱- ایدئولوژی هر جریان سیاسی تابع وابستگی‌های اجتماعی آن جریان است.  
۲- خصوصیات هر ایدئولوژی نحوه‌ی خاصی از شناخت و تجزیه و تحلیل جامعه و محیط اجتماعی و سیاسی را به وجود می‌آورد که در تعیین جزئی‌ترین مسایل مبارزه اثر می‌گذارد

چه رسد به تعیین استراتژی و تاکتیک مبارزه.

۳- ایدئولوژیهای مختلف تربیت‌های سیاسی و مبارزاتی مختلف را به دنبال دارد، ظرفیتهای مختلف مبارزاتی و نحوه‌ی تلفی‌های متفاوتی را از دستان و دشمنان جنبش ظاهر می‌سازد. بدین ترتیب اهمیت و خلوص و شهرت ایدئولوژی غیرقابل انکار است. مذهبی‌های مارکسیست نمی‌توانند

منشا طبقاتی جریان سیاسی خود را نادیده بگیرند و صرف نظر از اینکه این جریان نیز بخشی از خرده بورژوازی است، از نظر تولید سیاسی نیز درون جریان سیاسی بورژوازی ملی پرورش یافته و علایق جدی خود را با این جریان قطع نکرده است. برای این مبارزان حقانیت و سودمندی اسلام نبوده است که آنها را وادار به ترکیب مارکسیسم با اسلام نموده بلکه برعکس آنها نیز بنابر عادت و سابقه، اغلب

در خانواده‌های متعصب مذهبی بوده‌اند و سپس در جریان سیاسی اجتماعی مذهبی نهضت آزادی یا انجمن اسلامی مهندسان پرورش یافته‌اند. در یک کلام قبل از هر چیز دیگر (مسلمان) بوده‌اند و سپس بنابر ضرورت‌های سیاسی مارکسیسم را مورد عنایت قرار داده‌اند. در شناخت این جریان سیاسی ما نمی‌توانیم در نحوه‌ی جریان یافتن و تکامل و ترکیب این جریان سیاسی بی‌اعتنا بمانیم. سازمان مجاهدین خلق طی ۲ سال اخیر بنابر عمه‌گیر شدن مارکسیسم و شکست ایدئولوژیهای ناسیونالیسم و مذهبی بورژوازی ملی

در میدانهای مهم جنبش ضد امپریالیستی جهان به مارکسیسم روی آورد، بی‌آنکه ایدئولوژی قدیمی خود را که ناسیونالیسم مذهبی است ترک کرده باشد و آنها بی‌آنکه توجهی به تناقضات ثنوری و عملی این دو ایدئولوژی داشته باشند سعی کرده‌اند شناخت مارکسیستی از جامعه را اساس کار خود قرار دهند. لکن در این شناخت همواره مذهب دخالت کرده و آنان را از داشتن یک برداشت صریح و قاطع نسبت به مسایل اجتماعی محروم کرده است. در عمل نیز این تردیدها و دوگانگی‌ها بروز کرده و تحلیل دقیق مراحل رشد و نحوه‌ی عمل آنان، این ضعف را آشکار می‌سازد. معذالك مهم‌تر از همه تاثیر این ایدئولوژی تلفیقی در تعیین استراتژی و تاکتیک از جانب این سازمان است که ما به آن می‌پردازیم:

## مسائل استراتژیک و تاکتیکی ناشی از ایدئولوژی مارکسیسم اسلامی

۱- در مسایل استراتژیک، مذهبی‌های مارکسیست سعی می‌کنند استراتژی و تاکتیک‌های خود را با معیارهای مارکسیستی تعیین کنند و اسلام را کمتر در آن دخالت دهند. لکن علی‌رغم این کوشش، اولین مساله‌ی استراتژیک، شناخت نیروهای انقلابی جامعه، یعنی کیفیت مبارزاتی آنها، یعنی تعیین نیروهای بالفعل و بالقوه و متناسب با هر مرحله از انقلاب، متکی شدن به نیروهای بالفعل به خاطر ایجاد امری برای

به حرکت در آوردن نیروهای بالقوه است. مذهب‌ها در شناخت نیروها و طبقات جامعه ایران به خصوص در تعیین موقعیت بورژوازی و قشرهای خرده بورژوازی دچار اشکال اساسی می‌شوند. در تعیین حدود و مرزهای جنبش ملی - ضدامپریالیستی از جنبش کارگر در چهار مشکلات ابهام انگیزی بستند که نمی‌توان این مشکلات را حمل بر اندک بودن مطالعه سازمان کرد. این مشکلات خواه به صورت جمعی و خواه به صورت فردی در کیفیت ایدئولوژی آنها ریشه دارد. آنها نمی‌توانند به این سئوالت با صداقت و صراحت پاسخ گویند که آیا خود را جزئی و بخشی از جنبش کارگری می‌شناسند یا از جنبش ملی؟! دومین مسأله اشتباه روی میزان واقعی نفوذ مذهبی و تعیین نقش آن است بر روی توده‌ها. مذهب‌ها به نفوذ مذهب پر بها داده و تحولات اجتماعی را در تضعیف موقعیت مذهب در جامعه به حساب نمی‌آورند و در نتیجه در تعیین تاکتیکهای لازم دچار اشتباه می‌شوند. سومین مسأله در نظر نگرفتن امکانات واقعی قشرهای مذهبی در جنبش است. آنها توجه نمی‌کنند که قشرهای مذهبی مثل بازاری‌ها و کسبه شهری در جنبش مسلحانه کمتر از دیگر قشرهای خرده بورژوازی و طبقه کارگر نیروی بالفعل به حساب می‌آیند. به خصوص در مراحل اول درگیری مسلحانه مذهب‌ها نه فقط روی امکانات واقعی این قشرها دچار اشتباه هستند، بلکه در تعیین تمایلات انقلابی و محافظه کارانه این قشرها نیز در اشتباه هستند. این مسأله نیز مشکلات تاکتیکی برای جنبش ایجاد خواهد کرد. چهارم تعیین سرنوشت و موقعیت مذهب (حتی به معنی اسلام متجدد) در

انقلاب توده‌ای در جامعه نوین به معنی دموکراسی خلقی است. مارکسیسم - لنینیسم به مذهب در جامعه نوین به مثابه بقایای روبنایی جامعه‌های گذشته می‌نگرد که باید طبق برنامه به‌طور پیوسته از طریق مسالمت از جامعه ریشه‌کن شود. مذهب‌ها که اسلام را برای تمام مراحل تکامل جامعه ضروری می‌شمارند، قطعاً نمی‌توانند در این مقصود عوامی نشان دهند.

کند. ولی به هر حال، مبارزین مذهبی مارکسیست خواستار رهبری و خواستار حاکمیت‌اند و باید به این پرسشها پاسخ بدهند. این پاسخ عملاً در جامعه‌های یاد شده داده شده است. خلاصه کلام این است که مذهب‌های مارکسیست در شناخت جامعه معاصر و تعیین نیروها و اتکا درست به آنها دچار اشتباهاست و انقلاب را به سنگلاخ‌های خطرناک می‌کشاند و در

**مذهبی‌ها به نفوذ مذهب پر بها داده و تحولات اجتماعی را در تضعیف موقعیت مذهب در جامعه به حساب نمی‌آورند و در نتیجه در تعیین تاکتیکهای لازم دچار اشتباه می‌شوند.**

آنان ناکزیرند درست در مقابل این جریان قرار گرفته و در صورت به‌دست آوردن رهبری انقلاب و تامین حاکمیت برای خود در جهت گسترش مذهب (مذهب متجدد) بکوشند و ایده‌آلهای اسلامی را در جامعه نوین برپا سازند. آنها حتی ناکزیرند جلوی هرگونه فعالیت غیرمذهبی را سد کنند مگر آنکه به دیکتاتوری خلق و دیکتاتوری پرولتاریا یعنی این اصل اساسی مارکسیسم - لنینیسم اعتقاد داشته باشند. در واقع پنجمین مشکل در همین اصل مارکسیستی که از جانب لنین مورد تاکید قرار گرفته، قرار داد. آیا مذهب‌ها به دیکتاتوری پرولتاریا اعتقاد دارند، آیا ایدئولوژی خودشان را از طریق دیکتاتوری در جامعه تعمیم خواهند داد؟ آیا بورژوازی و به خصوص قشرهای میانه و بازاری خرده بورژوازی (بازاری‌ها، پیشه‌وران که مذهب در زندگی آنها نقش بیشتری دارد) را در جامعه نوین تحلیل خواهند برد؟ البته نیمی مسایل در صورتی بروز می‌کند که جنبش انقلابی تحت رهبری این جریان‌ها تطفیفی قرار گیرد و جامعه ما سرنوشتی مانند الجزایر و مصر و عراق و اندونزی سوکارنو پیدا

فردای انقلاب و پیروزی نیز حاکمیت زحمتکشان و طبقه کارگر را به خطر انداخته مانع پیروزی انقلاب خواهند شد مگر آنکه قدم به قدم، در هر مرحله، تاکتیکهای خود را تصحیح کرده و از جریان سالم انقلاب پیروی کنند و سرانجام در جانب گیری از مارکسیسم یا اسلام با قاطعیت انقلابی عمل کنند و نحوه‌ی تلقی خود را به طور اصولی و اساسی تصحیح کنند.

۲- مسایل تاکتیکی. تاکتیک این خصوصیت را دارد که تمام برداشتهای ایدئولوژیک و تمام خصوصیات استراتژی باید در آن شکل گرفته و به مورد اجرا گذارده شود، بنابراین در مسایل تاکتیکی تئوری بیش از هر مورد دیگر به عمل نزدیک می‌شود و در واقع تئوری در خدمت عمل قرار می‌گیرد. حال بینیم دوستان مذهبی مارکسیست ما در این زمینه‌ی اساسی چه می‌گویند و چه می‌کنند.

۱- یکی از اصول بنیادی سازمان مجاهدین خلق، عضوگیری از میان افراد مذهبی است. اگر فردی واجد کلیه صفات مبارزه‌جویی و سیاسی باشد و فقط

## مارکسیسم اسلامی یا...

معتقد به مذهب نبوده و آیین مذهبی بجای نیارود به درون این سازمان راهی ندارد. روی این اصل تکیه می‌شود و آن را لازمه‌ی نامین وحدت ایدئولوژیک در درون سازمان می‌شناسند. از سوی دیگر نگاهی به ترکیب اجتماعی افراد این سازمان نشان می‌دهد که بیش از هر سازمان سیاسی دیگر با عناصر روشنفکر خرده بورژوا سر و کار دارد و در عین حال حتی خود مذهبی‌ها نمی‌توانند منکر شوند که در بین قشر روشنفکر جامعه‌ی ما مذهب نقش بسیار اندک و استثنایی دارد، ببینیم نتیجه چه می‌شود؟

مقدمه‌ی اول - به دلیل ترکیب اجتماعی افراد این سازمان و دیگر سازمانهای انقلابی که مبارزه‌ی مسلحانه را در شرایط حاضر پذیرفته‌اند روشنفکران بالفعل ترین نیروهای انقلاب در مرحله‌ی فعلی هستند.

۲- تمایلات و اعتقادات مذهبی در ترکیب سیاسی و نظامی افراد اثر گذاشته و از شناخت علمی هر موقعیت و به کار گرفتن کلیه‌ی عوامل موجود در مکان و زمان جلوگیری کرده است. مذهبی‌ها از درک خصوصیات دشمن در عمل بازمانده‌اند و معیارهای غیر علمی و غیرمارکسیستی متوسل شده‌اند. اخلاق و آداب و مفاہیم بورژوایی آن در نحوه‌ی عمل این مبارزات دخالت کرده و به سود دشمن تمام شده است. فائالیسم مذهبی در لحظات حساس جانشین به‌کار گرفتن تمام امکانات موجود شده و آگاه و ناآگاه به جای اتکا به امکانات، حتی جزئی‌ترین آنها، به تقدیر و مشیت الهی متوسل شده‌اند. این حالت به خصوص در مواردی که دشمن در حال غلبه و تسلط بوده است به چشم می‌خورد.

۳- ارزیابی اشتباه در تعیین نیروهای بالفعل و بالقوه و یر بها دادن به تمایلات مذهبی قشرهای محافظه‌کار جامعه، موجب شده بورژوازی شریخش

به فکر استفاده از تاکتیک‌های مذهبی بیافتند ولی باید توضیح داد که در مورد دوستان مذهبی ما، تاکید روی به‌کار بستن تاکتیک‌های مذهبی با ایدئولوژی و استراتژی آنها هماهنگی دارد.

اول ببینیم تاکتیک‌های مذهبی چه خصوصیتی دارند و در مرحله‌ی فعلی مبارزه به چه صورتهایی می‌توانند ظاهر شوند. به‌کار گرفتن احساسات و اعتقادات مذهبی قشرها و طبقات جامعه و تاکید بر این احساسات اعتقادات عمده‌ترین صفات تاکتیک‌های مذهبی است. اوج این نحوه‌ی عمل دادن رنگ مذهبی کامل به مبارزه و برافراشتن پرچم مبارزه مذهبی در راه دین برحق و به عبارت ساده‌تر اعلام جهاد مذهبی بر ضد دشمنان خداست که در حاکمیت‌اند. در شرایط ما نیز تاکتیک‌های مذهبی به صورتهای زیر ظاهر می‌شوند:

الف - توسل به مراجع مذهبی و استفاده از ارتجاع و نفوذ رسمی آن.

ب - اتکا به نص قرآن و نهج البلاغه و دیگر کتب مذهبی برای توجیه حقانیت مبارزه با دستگاه حاکمه.

ج - تحریک احساسات مردم در روزهای سوگواری (مذهبی) و استفاده از منبر و مسجد در این روزها، به‌طور کلی استفاده از مجمع مذهبی در تحریک احساسات محافظه‌کارانه‌ی توده‌ها در مسایلی که با مذهب تضاد دارد به عنوان عتک حرمت مذهب و اصول و فروع آن به‌شمار می‌رود. مثل تحریم مشروبات الکلی، تخطئه‌ی سینما و موزیک و پاره‌ای مظاهر تمدن غرب که در جامعه رایج شده، مبارزه با لخت شدن زن‌ها به‌عنوان مد فرنگی در قبال چادر و چاقچور، مخالفت با عکسها و تصاویر جنسی و از این قبیل و بسیاری چیزهای دیگر. در این موارد مذهبی‌ها روی زیانهای اجتماعی این مفاسد دست نمی‌گذارند و حداقل در بین توده‌ها و عوام‌الناس صرفاً به

مارکسیسم - لنینیسم به مذهب در جامعه‌ی نوین به‌مثابه بقایای روبنایی جامعه‌های گذشته می‌نگرد که باید طبق برنامه به‌طور پیگیر از طریق مسالمت از جامعه ریشه‌کن شود. مذهبی‌ها که اسلام را برای تمام مراحل تکامل جامعه ضروری می‌شمارند، قطعاً نمی‌توانند در این مقصود همراهی نشان دهند... آنها حتی ناگزیرند جلوی هرگونه فعالیت غیرمذهبی را سد کنند مگر آنکه به دیکتاتورهای خلق و دیکتاتورهای پرولتاریا یعنی این اهل اساسی مارکسیسم - لنینیسم اعتقاد داشته باشند.

بودن تاکتیک‌های مذهبی را تایید کند. این مساله واجد اهمیت زیادی است و ما به تحلیل مشروح‌تری از آن می‌پردازیم. اصولاً به‌کار گرفتن تاکتیک‌های مذهبی مستلزم اعتقاد به مذهب نیست. به عبارت دیگر ممکن است عناصری غیرمذهبی نیز برای تدارک انقلاب و به حرکت در آوردن توده‌ها

مقدمه‌ی دوم - روشنفکران از انگیزه‌های مذهبی پیروی نمی‌کنند و تمایل ناچیزی آن‌هم در افراد قلیلی از این قشر به انجام مراسم و آیین مذهبی وجود دارد. نتیجه: مجاهدین خلق خود را از قسمت اعظم نیروهای بالفعل جامعه در مرحله‌ی فعلی محروم کرده‌اند و مرز عبور ناپذیری بین خود و آنها کشیده‌اند.

## مارکسیسم اسلامی یا...

مسايرت و منافات اين پديده‌ها با مذهب تاكيد مي‌كنند.

ب- تشويق و تحذير مذهبي‌هاي قشري و متعصب و ميدان دادن به خشكه مقدسي، به عبارت ديگر درحالي كه مذهبي‌هاي ماركسيست در محافل خاص روي تجديد سازمان مذهب و ترقي آن گفتگو مي‌كنند در بين توده‌ها از كليهي خصوصيات ارتجاعي و محافظه‌كارانه‌ي مذهب حمايت کرده و به آن دامن مي‌زنند. با تعمين و غور بيشتر مي‌توان فهرست مفصل ترين از تاكتيك‌هاي مذهبي ارائه داد. توضيحي كه در اينجا لازم است داده شود اين است كه اين تاكتيك‌ها در مبارزه‌ي مسلحانه به طريق مخصوص به خود و اغلب با تركيبی از مبارزه‌ي مسلحانه و مبارزه‌ي سياسي به مورد اجرا گذاشته مي‌شود. حال ببنيم چه معيارعائتي براي تشخيص ميزان تمايلات مذهبي مردم در جامعه خود در دست داريم و استفاده‌ي عملي از اين تمايلات در جهت جنبش تا چه حد است؟ دو پروسه را به عنوان فاكت تشریح مي‌كنيم:

الف - حزب توده ۳۰ سال قبل با روش عايبی گه گاه ضد مذهبی بود يا به ميدان مبارزه‌ي سياسي گذاشت. چنانچه مي‌دانيم اين حزب طی دوره‌ي ۱۲ ساله‌ي ۳۲ - ۲۰ اشتباعات فاجعه آميزی مرتكب شد كه عر کدام براي رميدن توده‌ها از آن كافي بود. در برابر حزب توده دستگاه حاكمه موكدًا از تاكتيك‌هاي مذهبي استفاده كرد و از نقطه ضعفاي حزب توده كه ناشی از عدم درك انترناسيوناليسم و داشتن رابطه‌ي غيراصولي با اتحاد شوروي بود براي تحريك احساسات مذهبي و ناسيوناليستي توده‌ها استفاده مي‌كرد ديری نكشيد كه جبهه‌ي ملی به عنوان يك رقيب نيرومند وارد ميدان شد و چنانچه مي‌دانيم جبهه‌ي ملی نيز از تاكتيك‌هاي

نبودن يك رهبري شايسته، در واقع خلاء رهبري سياسي، به خميني و گروه‌هاي مذهبي امكان داد كه از فرصت استفاده كنند و رهبري جريان را به دست گيرند. نه تنها در حال حاضر عناصر غير مذهبي و حتى ضد مذهبي نيروهاي بالفعل جنبش‌اند بلكه در آخرين مراحل جنگ توده‌اي براي جلب توده‌هاي ميليوني مبارزه نيازي به اعمال تاكتيك‌هاي مذهبي وجود ندارد. چنانچه انقلاب‌هاي توده‌اي ديگر جوامع معاصر نيز نيازي بدان نداشت. اما ممكن است كساني بگويند كه: ولو تاثير مذهب اندك نيز باشد از همين تاثير اندك نبايد گذشت و توسل به تاكتيك‌هاي مذهبي را بايد مجاز شمرد. ما اينك به زبانه‌اي ناشی از تاكتيك‌هاي مذهبي مي‌پردازيم.

الف - با توجه به اينكه مذهب توده‌ها مذهبي است سطحی و خرافي كه تحت تاثير دستگاه مذهبي است، روحانيون

مذهبي سود جست. خوب ببينيم توده‌ها به اين تاكتيك‌ها چگونه پاسخ گفتند. علي‌رغم اشتباعات فاجعه آميز حزب توده، اين حزب در بين قشرهاي روشنفكر، خرده بورژوازي و در بين زحمتكشان داراي چند ده هزار عضو و چند صد هزار طرفدار پير و پا قرص بود و حال آنكه جامعه‌ي ايران در ۲۰ سال اخير و به خصوص ۱۰ سال اخير با گسترش نظام سرمايه‌داري "وابسته" و تحليل رفتن فنوداليسم و گسترش تمدن شهري و نفوذ تمدن غرب با توسعه‌ي سريع تعليم و تربيت جديد تمايلات مذهبي به ميزان چشم‌گيري نه فقط در شهرها بلكه در روستاها نيز رو به كاهش گذاشته است. پرسش اين است كه آيا در شرايط حاضر توده‌هاي ميليوني از جنبشي كه اشتباعاتي چنين فاجعه آميز مرتكب شده حمايت خواهند كرد؟

خلاصه‌ي كلام اين است كه مذهبي‌هاي ماركسيست در شناخت جامعه معاصر و تعيين نيروها و تاكاي درست به آنها دچار اشتباهند و انقلاب را به سنگلاخ‌هاي خطرناك مي‌كشاند و در فرياد انقلاب و پيروزي نيز حاكمت رحمتكشان و طبقه‌ي كارگر را به خطر انداخته مانع پيروزي انقلاب خواهند شد.

و به خصوص گاست عالي رتبه‌ي مذهبي روي اين تمايلات اثر مي‌گذارند. مذهب متجدد شده‌ي مذهبي‌هاي ماركسيست در توده‌ها نفوذ ندارد و توده‌هاي عقب مانده از حيث مرجعيت سنديت مذهبي محافل ارتجاعي و محافظه‌كار را معتبر مي‌شناسند نه روشنفكران تجدد طلب در مذهب را. از سوي ديگر مذهبي‌هاي ماركسيست نظراً و عملاً به مذهب اعتبار بخشيده‌اند و زيرلواي آن عمل کرده‌اند. اين تابعيت از مذهب يك حق وتوي خرد كننده به مراجع مذهبي مي‌دسد كه هرگاه اين جماعت را تكفير كنند در رابطه‌ي آنان با توده‌هاي مذهبي يعني كساني را كه با انگيزه‌ي مذهبي مي‌خواستند به دنبال بكشاند اثر

تحليل پروسه‌ي مورد بحث نشان مي‌دهد كه در جامعه‌ي مانيزمانند همه‌ي اجتماعات بشري معاصر، توده‌ها از منافع و مصالح اقتصادي پيروی مي‌كنند و مذهب فقط هنگامي مي‌تواند در مبارزه‌ي آنان به حساب آيد كه دقيقاً در جهت منافع و مصالح آنها موضع گرفته باشد. ب- واقعه‌ي ۱۵ خرداد و تمايلات مساعد و همدردی مردم با خميني و مذهبيون تابع او در واقع همين اصل اخيرالذکر را ناييد مي‌كند. خميني به سرعت از كهنامي به شهرت رسيد و همدردی توده‌ها را برانگيخت زيرا صراحتاً با حكومت مخالفت ورزيده بود. مردم در يانزدهم خرداد نه به خاطر فقط دين بل به خاطر حفظ و تامين حقوق خود به ميدان آمدند.

○○○ مارکسیسم اسلامی یا ...

قاطع می‌گذارد، به عبارت دیگر شیشه‌ی عمر مذهبی‌ها در دست مراجع عالی مذهبی قرار می‌گیرد و عرجا که انقلاب با مصالح آنان مطابقت نکند این شیشه را بر زمین خواهند زد. با توجه به اینکه مراجع مرتجع و حداقل محافظه کارند تا چه زمانی این شمشیر دموکلس فرود نخواهد آمد؟ آیا چنانچه مذهبی‌های مارکسیست تکفیر شوند، توده‌ها از پی آن خواهند آمد؟ با زحمت و صرف انرژی زیاد توده‌های غیرمذهبی یا توده‌هایی که انگیزه‌ی مبارزه‌شان مذهب نیست یعنی همان کسانی که در اول این بحث به آنها اشاره شد از پی آنها خواهند آمد؟ البته نه با تاکتیکهای مذهبی. از هم‌اکنون وحشت تکفیر در سیمای سازمان مجاهدین خلق دیده می‌شود و آنها را بخلاف مصالح فوق سازمانی یعنی برخلاف مصالح جنبش انقلابی به تکروری و محافظه‌کاری فرا می‌خواند. از سوی دیگر اگر چنین تکفیری اعلام شود عناصر و افراد این جنبش مذهبی مارکسیست در درون سازمان و یا پیرامون آن چه خواهند کرد؟ آیا در این صورت مذهب باز یک عامل تقویت کننده‌ی وحدت ایدئولوژیک در بین آنها به حساب خواهد آمد؟ قطعاً نه. دوستان مذهبی برای احتراز از چنین درگیری‌هایی با مراجع مذهبی ناگزیرند خصلتهای انقلابی جنبش خود را در حد تمایلات عالی‌ی مراجع محافظه‌کارنگه‌دارند. آنها از هم‌اکنون از اینکه در دادگاه‌ها رسماً از مارکسیسم دفاع شده دچار نگرانی شده‌اند و این نگرانی محق نیز هست.

ب- بره کارگرفتن تاکتیکهای مذهبی، دستگاه حاکم بر مذهبی‌های مخالف خود برتری دارد و حداقل پایگاه مادی دارد. دستگاه حاکمه همواره آماده است که با مرتجع‌ترین محافظ مذهبی متحد شود بخصوص پس از سرکوبی

این محافظ و تامین سلط خود بر آنها و با تضعیف آنها، این محافظ آماده‌اند تا با اندک گوشه چشمی به خدمت سپهانی دستگاه درآیند و از آنجا که در مقابل مرتجعین مذهبی، اکثریتی محافظه‌کار ضدانقلابی، قرار دارند جنبش مذهبی مارکسیستی می‌تواند از حمایت جناح انقلابی موثری برخوردار گردد. فراموش نباید کرد که زمینه‌ی تاکتیکهای مذهبی عقب‌مانده‌ترین توده‌ها هستند و در دست داشتن تریبونهای مذهبی و امکانات عظیم و رسمی و دولتی در خنثی کردن تمایلات این عقب‌مانده‌ترین توده‌ها به مراتب موثرتر است تا اقدامات محدود دوستان مذهبی ما در مقابل حرکت ارتجاعی دستگاه حاکمه و محافظ مذهبی. کمونیستها همواره به پرده‌ری و افشاکاری از مراجع عالی مذهبی پرداخته و با بی‌اعتبار ساختن آنها به‌عنوان عناصر ضدانقلاب متحد استثمار و ارتجاع از خود دفاع کرده‌اند. این

ج - به کارگرفتن تاکتیکهای مذهبی مانع رشد خصلتهای انقلابی و ترقی خواهانه‌ی توده‌ها در جریان مبارزه و انقلاب می‌شود درحالیکه عناصر روشنفکر و پیشرو مذهبی دچار مشیت و تقدیر الهی باشند از توده‌های عقب مانده چه توقعی باید داشت؟ آیا تقویت این روحیه در توده‌ها به سود انقلاب است؟ آیا نباید در رهایی توده‌ها از اعتقادات مسموم کننده‌ی مذهبی که در تأثیر منفی آن دوستان مذهبی ما با هم عقیده‌اند کوشش کرد؟

مادر بماتل تاکتیکهای مذهبی ضدانقلاب حد باید تکمیم!

ما کوشش خواهیم کرد احساسات مذهبی توده را جریحه‌دار نکنیم به عبارت دیگر در مبارزه با مذهب بچار چپ‌روی نشویم و کار فردا را در برنامه‌ی خود قرار نخواهیم داد. ما حتی به

کمونیستها همواره به پرده‌ری و افشاکاری از مراجع عالی مذهبی پرداخته و با بی‌اعتبار ساختن آنها به‌عنوان عناصر ضدانقلاب متحد استثمار و ارتجاع از خود دفاع کرده‌اند. این واقعیت همراه صداقت انقلابی با در هر موثری در خنثی کردن کوششهای ارتجاعی محافظ مرتجع مذهبی است و لسی آیا دوستان مذهبی ما توانایی به کار بردن این تاکتیک متقابل را دارند؟ آیا می‌توانند ۱۸۰ درجه گردش کرده مراجع عالی تشیع را مفتضح کنند؟ در این توانایی به حق تردید داریم.

احساسات مذهبی توده احترام می‌گذاریم و به آن به کلی بی‌اعتنا نخواهیم بود و در حالیکه بی‌آنکه به راستی ضروری باشد دست به تظاهر ضدمذهبی نخواهیم زد، سعی خواهیم کرد مراجع مرتجع مذهبی را در انتظار توده‌ها بی‌اعتبار سازیم تا ضربه‌هایی که بر ما وارد خواهند آورد هرچه کمتر

واقعیت همراه صداقت انقلابی پادزهر موثری در خنثی کردن کوششهای ارتجاعی محافظ مرتجع مذهبی است ولی آیا دوستان مذهبی ما توانایی به کار بردن این تاکتیک متقابل را دارند؟ آیا می‌توانند ۱۸۰ درجه گردش کرده مراجع عالی تشیع را مفتضح کنند؟ در این توانایی به حق تردید داریم.



اثر داشته باشد. ما می‌دانیم که مخالفت خاموش و کلاه پسر صدام مذهبی اکثر از انگیزه‌های قشری و ارتجاعی سرچشمه گرفته و مبارزات سیاسی محافظه‌کارانه‌ی مراجع مرفی و مذهبی در دستگاه مذهبی در اقلیت است. ما بارها شاهد همکاری و اتحاد صمیمانه‌ی ارتجاع سیاسی و مذهبی بوده‌ایم و در این زمینه دچار ساده‌لوحی و خوش‌باوری نخواهیم شد. ما هیچگاه به سندیت و اعتبار دستگاهی که

مصالح جنبش مسلحانه بستگی دارد. پس خود را موظف می‌دانیم در جریان عمل و طی مراحل مبارزه در سطوح معینی تصحیح و تبدیل ایدئولوژی این جریان را کمک کرده از آنها بخوانیم ایدئولوژی خود را با مارکسیسم اصیل و انقلابی نزدیک ساخته و از ضرورت عمل پیروی کنند. در عین حال لازم می‌دانیم کادری مبارزه‌ی مسلحانه به‌خصوص کمونیست نسبت به این پدیده آگاهی داشته باشند و مشیاری مارکسیستی - لنینیستی خود را در قبال آن حفظ کنند. ما ناگزیریم علی‌رغم همکاری و تمایلات دوستانه نسبت به مذهب‌های

شواهدی داریم که ضرورت مبارزه و نیاز به ادراک سالم شرایط، نیروهای مبارز را به سوی مارکسیسم - لنینیسم اصیل کانالیزه می‌کند. نمونه‌ی زنده‌ی آن جنبش کاسترو در کوبا است که عناصر آغاز کننده‌ی آن از جمله خود کاسترو در آغاز انقلاب مارکسیست - لنینیست نبودند و در جریان انقلاب ضرورتاً مارکسیسم را پذیرفته و به‌کار بستند. آیا همین ضرورت نیست که دوستان مذهبی ما را به سوی مارکسیسم - لنینیسم کشانده است؟ این تاکید به این خاطر است که کسانی که به این مقاله دست می‌یابند در عمل نقض غرض نکرده، به‌جای تحکیم مبانی جنبش انقلابی به تضعیف آن نپردازند همانطوری که قبلاً نیز تذکر داده شد این مقاله تماس ابتدایی با مارکسیسم و مذنب است و شرایط حاضر به‌متابه‌ی هشدار به کادری‌های کمونیست جنبش مسلحانه و به‌منزله‌ی تذکری به مبارزان مذهبی سازمان مجاهدین خلق خواهد بود.

ما بارها شاهد همکاری و اتحاد صمیمانه‌ی ارتجاع سیاسی و مذهبی بوده‌ایم و در این زمینه دچار ساده‌لوحی و خوش‌باوری نخواهیم شد. ما هیچگاه به سندیت و اعتبار دستگاهی که تا کتیک کمک نخواهیم کرد.

دیر یا زود در مقابل انقلاب قرار خواهد گرفت ولو به‌عنوان تاکتیک کمک نخواهیم کرد. ولی مادامی که این مراجع در مقابل دستگاه حاکمه قرار دارند و علیه ما وارد عمل نشده‌اند از هماهنگی با آنها ابایی نخواهیم داشت.

#### تکلیف ما

نادوسان مذهبی مارکسیست چیست؟

این جریان و این سازمان را دوست خود می‌دانیم، زیرا در شرایط فعلی با آن به طور کلی وحدت تاکتیکی و تا حدی وحدت استراتژیک داریم. تضعیف موقعیت این جریان را در شرایط امروز تضعیف جنبش به حساب می‌آوریم و از آن پرهیز می‌کنیم و در عین حال در قبال این جریان مثبت و مترقی در شرایط حاضر احساس مسئولیت می‌کنیم. احساس مسئولیتی که با

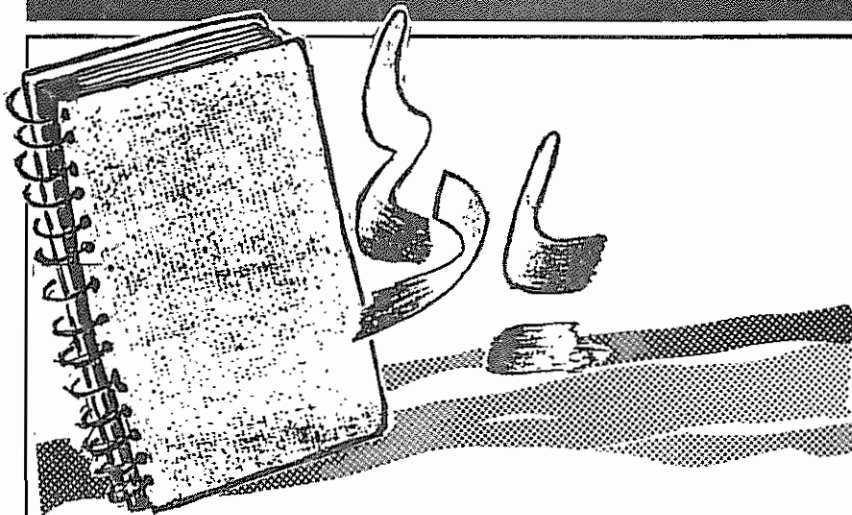
مارکسیست نقطه‌نظرهای مارکسیستی اصیل را در قبال نظرات آنها به کادری‌های خود تعلیم دهیم ولی در شرایط حاضر از تبلیغ این تعلیمات باید با احساس مسئولیت جدی جلوگیری کنیم زیرا در مرحله‌ی فعلی جنبش مسلحانه را از میرم‌ترین وظایف باز داشته موجب تضعیف آن خواهد شد. با این توضیحات هدف از تنظیم این مقاله بر کسی پوشیده نخواهد ماند. ممکن است رفقای ماسئوال کنند که واقعا چقدر امیدواری داریم که دوستان مذهبی ما در عمل راه را از چاه تشخیص داده و روشها و مبانی خود را اصلاح کنند؟ پاسخ ما این است که چه بسا ضرورت عمل و اعتقاد جدی به ادامه‌ی مبارزه‌ی انقلابی دوستان ما و عده‌ی کثیری از آنان را به سوی یک ایدئولوژی سالم رهنمون گردد. تردیدی نیست که عده‌ای از مذهبی‌های مارکسیست امروز مذهبی باقی خواهند ماند و عده‌ای مارکسیست خواهند شد. ما

#### چرا هواداران رجوی

و دیگر عم‌میهان مبارز، با انتقاد حقیقی این سلاح کوشش‌های ناگزیر امثال "شما" ما برای گمراهی افکار ایرانی و بین‌المللی با هدف مهار کردن قیام توده‌ها و به انحراف کشاندن آن را فلج کنند. دانشجویان انقلابی عموماً امثال "شما" ما را تا بدان حد از چوبه‌ی فضاوت بالا می‌کشند تا افکار عمومی عم‌صدا این حکمت رایج را پیش روی شما قرار دهد که: "بگو ببینم دوست کیست تا بگویم تو کیستی، بگو ببینم متفق سیاسی تو کیست و کی به تو رای می‌دهد تا بگویم سیمای سیاسی تو چیست" (لنین)

## مارکس در کار

ویلهلم لیبنکخت



ویلهلم لیبنکخت، زاده شده به سال ۱۸۲۶، در انقلابهای ۱۸۴۸ در آلمان فعالانه شرکت داشت؛ و دهه‌ی ۶۰ - ۱۸۵۰ را، در تبعید و با تهیدستی، در لندن بسربرد. در این دهه، او نزدیک به هر روز به خانه‌ی مارکس رفت و آمد می‌کرد و با او بیش از هر کس دیگری، بیرون از خانواده‌اش تماس داشت. لیبنکخت در سال ۱۸۶۲ به آلمان بازگشت و، همراه با ببل (Bebel)، یکی از رهبران سوسیال‌دموکراتهای آلمان گردید.

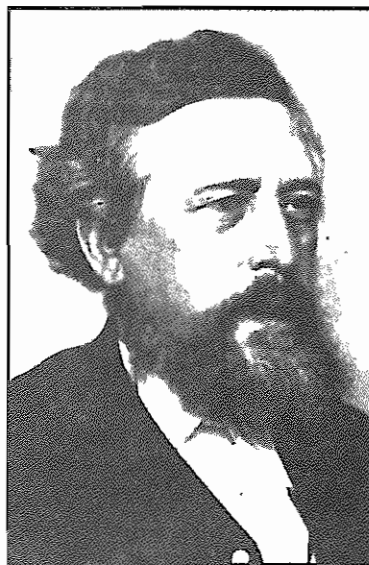
آنچه می‌خوانید ترجمه‌ی باره‌ای است از دفترچه‌ی یادمان‌های او از مارکس، که لیبنکخت آن را در سال ۱۸۹۶ نوشته است.

گفته‌اند که: "نبوغ همانا کار و کوشش است"؛ و این سخن تا اندازه‌ای اگر نه کاملاً، درست است.

نبوغ هست اگر انرژی سرشار و سختکوشی غیرعادی نیز باشد. اگر نه این در آن باشد و نه آن، هر آنچه "نبوغ" نامیده شود هیچ نیست مگر حیابیک درخشنده‌ای از صایون یا اسکناسی که پشتوانه‌اش گنجینه‌ای است در کوه‌ی ماه. نبوغ آنجاست که انرژی و سختکوشی از "میانگین" فرا می‌گذرد. بسیار دیده‌ام کسانی را که در چشم خودشان، و گاه در چشم دیگران نیز، "تابغه" بودند اما هیچ توان و ظرفیتی برای کار کردن نداشتند. اینان، در واقعیت، غایب چرانی‌هایی بیش نبودند با هوشی سرشار درگزاره‌گویی و استعدادی برای نام آوری.

مردان به راستی برجسته‌ای که

من شناختم، همه، کارورزانی سختکوش بودند. این سخن بیش از همه درباره‌ی مارکس حقیقت داشت. او کارورزی غول آسا بود. از آنجا که در طول روز نمی‌رسید که کار کنند - به ویژه در نخستین دوره‌ی مهاجرت خود - به کار شبانه روی آورد. وقتی به دیرگاه شب از نشست یا جلسه‌ای برمی‌گشت، برای او عادی و بسه قاعده بود که بنشینند و چند ساعتی کار کنند. و این چند ساعتی درازتر و درازتر شد تا آنجا که او سرانجام نزدیک به سراسر شب را کار می‌کرد و با مدادان به خواب می‌رفت. همسرش



ویلهلم لیبنکخت

در این باره او را دلسوزانه سرزنش می‌کرد؛ اما او پاسخ می‌گفت که این در طبیعت اوست...

مارکس، به رغبتنا وری و نیرومندی غیرعادی خویش، در پایان دهه‌ی ۶۰ - ۱۸۵۰ به دردها و رنجهای گوناگونی دچار شده بود. ناگزیر به نزد پزشک رفت. و پزشک بی‌برده به او گفت که از کار شبانه بایست پرهیز کند. و تا می‌تواند ورزش کند - پیاده‌روی و اسب سواری. در این هنگام، در پیاده‌رویهای بسیاری من با مارکس همراه می‌شدم؛ در اطراف لندن، و بیشتر بر تپه‌های شمال این شهر. مارکس به زودی بهبود - نیز - یافت؛ چرا که تن او به راستی برای تلاشهای سترگ و نمایش عظیم نیرو ساخته شده بود.

هنوز بهبود نیافته، اما، دیگر بار اندک اندک به عادت کار شبانه‌ی خویش بازگشت، تا این که بحرانی دیگر وادارش کرد تا، در زندگانی کردن، شیوه‌ی عاقلانه‌تری در پیش گیرد - گیرم تنها تا هنگامی که لزوم قطعی این کار را حس می‌کرد.

حمله‌ها شدیدتر و شدیدتر شد. کبدش بیمار گشت. غده‌های بدخیم در کار آمدند. و پیکر پولادینش اندک اندک از درون فروریخت. من باور دارم - و واپسین پزشکان درمانگر او نیز بر همین باورند - که اگر مارکس تصمیم می‌گرفت که به